

جلسه اول

بسم الله الرحمن الرحيم

اولین جلسه اعضای گروه های تحقیقی

موضوع بحث: تحقیق و حقیقت شناسی

بسم الله الرحمن الرحيم وصلى الله على محمد اله الطاهرين و لعنه الله على اعدائهم اجمعين نستعيز بالله السميع العليم من الشيطان لعين الرجيم اللهم وفقنا لما تحب و ترضى

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم مالك يوم الدين اياك نعبدواياك نستعين اهدنا الصراط المستقيم صراط الذين انعمت عليهم غير المغضوب عليهم والضالين(0)

خداوند تعالی طاعات و عبادات را قبول کند و زیارت آقا امام حسن و آقا امیرالمومنین را نصیب نماید صلواتی ختم نماید.

از آنجایی که در جلسه از آقایان روحانی حضور دارند نهایت بی ادبی می باشد که بنده صحبت کنم اما از آنجا که علمای بزرگوار از خصلتهای زیباییشان تواضع است و بزرگوارانه با تواضع برای هدایت و نجات مومنین حاضر می شوند حتی خودشان را بشکنند و روی خاک بنشینند این امر برای ما یک درس و تربیت است از روش عملی بزرگان، ما درس پس می دهیم.

راهی را که سروران انتخاب کرده اند خیلی راه مهمی است کار تحقیق و پژوهش از چند بعد قابل بررسی و مطالعه است.

1- معنای خود تحقیق چیست؟ هر انسان هر کاری را که انجام می دهد اگر آن را خوب بشناسد برای انجام آن کار انگیزه قویتری دارد و با علاقه به آن اهمیت می دهد.

2- اهمیت و ضرورت امر تحقیقی چیست و چقدر تاثیر گذار است؟

3- جامعه ما در چه شرایطی قرار دارد و تحقیق ما در جامعه چه اثری و جایگاهی دارد؟

البته جا دارد در بعد های دیگر نیز بحث شود و بنده فقط قصد دارم فقط یکی از موارد را بحث کنم اگر خداوند توفیق دهد بقیه می ماند برای فرصت های دیگر

- تحقیق ریشه آن از حق است پس بهتر است حق را بشناسیم و بدانیم چیست و در مقابل حق و اژه باطل استفاده می شود هر انسانی بدون استثناء با تمام وجودش عاشق حق است و با تمام وجود از باطل نفرت دارد و از باطل عذاب می کشد و از حق لذت می برد این خاصیت هر انسانی است لذا تصویری از این معنی در ذهن ایجاد می شود تا مقدمه شود برای مسائل بعدی

چون مطلب ، مطلب سنگینی است و بزرگان و دانشمندان بر روی آن بحثهای فراوانی کرده اند خیلی مطلب سنگین است تعریف حق در روایات و قرآن آمده و بالاخص در دعاها مطالبی گفته شده است که مباحث خیلی بلندی دارد اگر بخواهیم این مطلب را باز کنیم شاید برای برخی خسته کننده و شاید قابل فهم نباشد اصلاً . ان شاء الله در دوره های

بعدی این مباحث مطرح خواهد شد بنده ناچارم مثالی عرض کنم عزیزان از این مثالها مطلب حق و باطل را آشنا می شوند:

انسان در درون خود یک احساس دارد از درون خود طالب چیزی است و آن را می خواهد، پایش را بر پله نردبان می گذارد و از درون می خواهد که پایه آن و پله آن محکم باشد و محکم بودن آن را می خواهد که نشکند الی آخر—انسان در درونش چیزی را می خواهد اینکه چیزی را می خواهد اگر در خارج آن واقع شود و در عالم خارج هم با آنچه در

درون می خواهد مطابقت کرد آن حق می شود و اگر مطابقت نکرد می شود باطل با هر دلیلی—چه اینکه در درون به بجا خواسته است و بیرون غیر از آن واقع می شود چه اینکه در خارج آن چیز واقعیت دارد و این شخص در درون اشتباه کرده، آن چیز که انسان در درون خود می خواهد و درست هم می خواهد و آن مطلب در خارج هم واقعیت دارد و مطابق خواست درونی صحیح است آن حق است و در هر حال اگر مطابقت نکرد می شود باطل.

مثلاً اگر یک فردی مریض باشد این آقا بدنش به پروتئین نیاز دارد بدن این را می خواهد در خارج هم آن غذا را در جلوی گذاشته اند که بخورد ولی به خاطر آن مرضش آن را نمی خواهد همان باطل است

ولی آن کسی که بدنش سالم است و به این مواد هم نیاز دارد ولی در خارج آن چیزی که واقع می شود غیر از این مواد است باز این می شود باطل(0)

یک صورت حق است این بدن نیاز دارد و سالم هم هست و غذایی هم که در مقابل این شخص است با این مطابقت دارد لذا این می شود حق (مثال دیگر)

در یک بیابان کاروان 20 تا 30 نفره در یک کویر سوزان قرار می گیرد و راه را هم گم کرده اند و هر کدام با کوله پشتی سنگین بر پشت و احساس تشنگی شدید، تصمیم می گیرند که هر کدام به دنبال آب بروند خوب در این جا برخی خودسراز دور شوره زار را می بینند و فکر می کنند که دریا است و می گویند پرسیدن نیاز ندارد با سرعت به آن طرف برای رفع تشنگی حرکت می کنند در راه به پایش خاری می رود پایش زخم می شود ولی با خود می گوید اشکال ندارد وقتی به آب برسم عوضش در

می آید و جبران می شود در راه خیلی تشنه می شود ولی فکر اینکه بالاخره به آب می رسم به او انرژی می دهد و به عشق آن آب، تمام مشکلات شیرین کام می شود - عده دیگری می گویند در فلان منطقه چون درخت هست حتماً آب است و به آن سمت حرکت می کنند عده ای دیگر می گویند در آن جهت دیگر چون پرندگان در حال پرواز و رفت و آمد هستند حتماً آب است که رفت و آمد می کنند لذا به آن سمت حرکت می کنند چند نفر دیگر از چوپانی که در آن حوالی است راه را می پرسند و چوپان می گوید که در پشت فلان تپه چشمه ای است که خیلی چشمه گوارایی است و آنها هم به آن طرف حرکت می کنند در ظاهر امر این گروه بیست نفر یکی به راست می رود دیگری به چپ-عده ای به شرق و عده ای به غرب می روند ظاهراً ضد هم حرکت می کنند ولی در عالم واقع یک چیز را می خواهند و عاشق یک مطلب هستند در ظاهر متخالف و ضد هم و در عالم باطن همه یک چیز را می خواهند بحث در آخر وقت است که بعد از یک ربع چه اتفاقی خواهد افتاد قیافه ها چطور است و حالات چطور است در آخر وقت برخی می رسند به اینکه آن چیزی را می خواستند در خارج واقعیت ندارد چه حالی پیدا می کنند به این شخص عذابی حادث می شود اصلاً از آن عذاب، تشنگی را فراموش می کند عذاب آن باطل و نفرت آن چقدر بالاتر است که عذاب تشنگی را شخص فراموش می کند یک لحظه احساس می کند که به پوچی رسیده است من برای هیچ این همه تلاش کرده ام در پایم خار می رفت و به عشق هیچ چندین دقیقه حرکت می کردم و به عشق این هیچ در عالم خیال علاقه می بستم و این عذاب ، عذاب باطل است و از باطل رنج می برد از اینکه متوجه می شود به طرف باطل حرکت کرده عذاب می کشد.

اما آن کسی که تحت راهنمایی صحیح دقیقاً به سر چشمه می رسد و آن چیزی را که می خواسته با آن چیزی که در بیرون یافته مطابق می بیند این شخص از خوردن آب یک لذتی که می برد یک مطلب، ولی از اینکه راه را صحیح آمده و به آب رسیده و به حق رسیده است لذت بالاتری می برد . حق خودش لذت بالاتری دارد .

راهش حق و فعالیتش حق و به نتیجه حق رسیده است تمام زحمات این

راه تبدیل به خاطره شیرین می شود لذا وقتی متوجه می شود که منتخب و واقعیت خارجی مطابق شد یک لذت خاصی می برد که از لذت آب خوردن و شستن دست صورت با آب سرد بالاتر است تمام تلخی های راه تبدیل به خاطره شیرین می شود و این اثر حق است.

-مثال دیگر

یک شخصی غذا را جلوی گذاشته اند که بخورد، نگو غذا گرم و داغ است و گلو و زبانش را می سوزاند و این شخص فکر می کرد غذا خنک و ملایم است و بدون امتحان می خورد و این اتفاق پیش می آید، آنچه انتخاب کرده و آنچه اتفاق افتاده دو چیز است و مطابق نیست این باطل است و این باطل بودن او را عذاب می دهد اینجا دو عذاب وجود دارد یکی

عذاب ناشی از سوختگی به واسطه غذای گرم و در کنار این عذاب یک عذاب مخصوصی هم وجود دارد و آن این است که چرا من اشتباه کردم و فکر کردم غذای داغ ملائم است و عذاب انتخاب باطل را می کشد.

یک شخصی از نردبان که فکر می کرد محکم است بالا می رود در پله ششم یک دفعه نردبان می شکند و شخص می افتد و پایش می شکند این شخص علاوه بر درد شکستگی پا یک عذاب دیگری هم می کشد و آن اینکه چرا من نردبان را واری نکردم و اشتباه کردم و باعث شدم این اتفاق بیفتد چون این شخص باطل را انتخاب کرده بود - اگر بخواهیم در زندگی مثالی بزنیم زیاد است و باید خودمان بقیه موارد را پیدا کنیم

زندگی انسان با حق و باطل گره خورده است و انسان همیشه عاشق حق است خواهان حق هیچگاه نمی خواهد به طرف باطل برود انسان بما هو انسان (طبیعت بشری نوع انسان) از باطل عذاب می کشد چه بزرگ باشد و چه کوچک ، چه پیر باشد ، چه جوان باشد چه مرد باشد چه زن باشد ، چه آمریکایی باشد و چه روسی و چه غیر آن.

کاروان عمر انسان برای اولین بار به این صحرا آمده است و تا آخر عمرش نشده به آخر این بیابان نرسیده است و تا قبل از آن در میان حق و باطل قرار دارد لذا جان دادن انسان در این صحرا ، انتهای بیابان عمر این شخص است . در لحظه جان دادن انسانها به دو قسمت تقسیم می شوند یک عده ای می بینند آنچه در این دنیا تحت راهنمایی انتخاب کرده اند درست در آمده است و درست انتخاب کرده اند و به خوشبختی رسیده اند همه در این عالم دنبال خوشبختی هستند در انتهای این عالم وقتی می بینند که درست انتخاب کرده اند بهشت آن شخص از همان لحظه شروع می شود لذت حق همانند بهشت است ، بهشت خود حق است همه اینها سایه حق است . یک عده انسانها می بینند که به باطل و پوچ رسیده اند این باطل دارای عذابی است که از عذاب جهنم بالاتر است در آن لحظه برای این شخص حسرتی پیش می آید که این عذاب از عذاب جهنم کمتر نیست چون باطل را انتخاب کرده است.

باطل از جنس تاریکی است و تاریکی از جنس عدم است ، پوچی و عدم نور، می شود ظلمت و تاریکی ، هیچ انسانی از پوچی و تاریکی لذت نمی برد جهنم نمود باطل و هیچ است که این خیلی مطلب مهمی است که باید جداگانه بحث شود.

تحقیق یعنی به حق رسیدن- هر کس در سطح فکر و شعور خود و درک خود و لیاقت خود می خواهد به حق برسد که نکند باطل را به جای حق انتخاب کند لذا آن انسانهایی که معنای حق و باطل را خوب فهمیده اند وحشت دارند که مبادا از روی خیال و وهم انتخاب کنند برای چیزی که واقعیت ندارد و واقعیتهای قرار دهند بهترین دوره عمر خود که همان جوانی است در راه پوچ و باطل فانی کنند از این مطلب خیلی نگران هستند تحقیق عبارت است از اینکه انسان فعالیت می کند که به حق برسد و باطل را به عنوان حق انتخاب نکند تحقیق نوعی فخر فروشی نیست ، کتاب خواندم و یا خیلی مطالعه کردم و این کتاب را نوشتم این خود باطل است برای چیز پوچ دلخوشی کند این فریب خودم است اینکه من رفتم و یک جزوه کوچک را مطالعه کردم و عمل کردم و به حق رسیدم بهتر از این است که یک کتاب پانصد صفحه ای جمع آوری کنم و هیچ چیز از آن عاید نشود.

خداوند انشاء الله توفیق تشخیص حق از باطل که به واسطه ی نور فرقان است را به ما عنایت فرماید.

جلسه دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

دومین جلسه اعضای گروه های تحقیقی

موضوع بحث: تحقیق و حقیقت شناسی

بسم الله الرحمن الرحيم وصلي الله على محمد اله الطاهرين و لعنه الله على اعدائهم اجمعين نستعيز بالله السميع العليم من الشيطان العين الرجيم اللهم وفقنا لما تحب و ترضى

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم مالك يوم الدين اياك نعبدواياك نستعين اهدنا الصراط المستقيم صراط الذين انعمت عليهم غير المغضوب عليهم والضالين0

خداوند تعالی طاعات و عبادات را قبول کند و زیارت آقا امیر المومنین و آقا امام حسن علیهما السلام را نصیب ما بفرماید و همچنین ما را مشمول شفاعت این انوار مقدسه قرار دهد صلواتی ختم بفرماید – البته بنده با نهایت اعتذار و شرمندگی، با حضور اساتید بزرگوار و سروران عزیز حاضر در جلسه جسارت می کنم و صحبت می نمایم خداوند زحمات این بزرگواران را در راه تعلیم و تربیت نسل جدید در اعلاء درجه قبول فرماید.

عرض کردیم هدف از گروه تحقیق و فعالیت تحقیقی یک کار علمی در جهت شهرت طلبی نیست هر انسانی عاشق حق است و بدنبال حقیقت می باشد. تحقیق به معنای رسیدن به حق است هر انسانی از باطل نفرت دارد و لذا همه در زندگی به نوعی برنامه ریزی می کنند که به حق برسند و با تمام وجود می خواهند که زندگیشان باطل و پوچ نباشد.

در جلسه گذشته معنای حق و باطل را عرض کردیم پس از اینکه معنای حق و باطل را فهمیدیم، دانستیم که ما در هرکاری، می خواهیم به حق برسیم. ما وقتی غذا تناول می کنیم اول به دنبال خاصیت غذایی این غذا هستیم اول می خواهیم این مطلب را بفهمیم و سپس غذا را میل کنیم – مثال دیگر – ما وقتی می خواهیم سوار اتوبوس شویم به دنبال این مطلب هستیم که آیا راننده این اتوبوس شخص ماهر است یا نه، ما در حقیقت بدنبال حق هستیم می خواهیم حق را پیدا کنیم یا اگر می خواهیم دکتر برویم، تحقیق می کنیم که کدام دکتر متخصص تر است برای اینکه می خواهیم بدانیم چقدر این دکتر برای ما مفید خواهد بود.

پس جلسه کار تحقیقی برای رسیدن به حق است، البته اشخاص با توجه به استعداد و ظرفیتشان کار تحقیقی متفاوتی دارند، هر کس در مرحله خودش می تواند این استعداد حق بینی و حق یابی را رشد دهد اگر کتاب می خوانیم در اینجا با کتاب خواندن در مدرسه متفاوت است آنجا برای گرفتن نمره قبولی است ولی در اینجا برای دریافت حق و یافتن حق است انسان وقتی شبیه برایش پیش می آید این در حقیقت شکوفایی استعداد و فطرت حقیقت بینی و حقیقت یابی است می خواهد ببیند: نکند تحت تاثیر محیط واقع شده باشد، نکند باورهایش بر اساس پوچ و باطل بناگذاری شده باشد، محیط چقدر در او اثر گذار است، اگر در این محیط بدنیا نمی آمد باز هم همینگونه زندگی می کرد یا اینکه این مطالبی که می گویند چقدر حق است؟ از درون برای این فرد سوال پیش می آید می خواهد بداند چقدر در این مطالب تعصبات محیط اثر داشته است می خواهد بداند چقدر از این مطالب حق است دچار شبهه می شود که نکند این باورها را یک عده در طول تاریخ جمع کرده اند و این مطالب را فراهم آورده اند این قوه و استعداد حقیقت یابی است که انسان را به این سوالات و اداری می کند لذا فی حدّ نفسه این سوالات بد نیست بلکه مزیت و شکوفایی این استعداد است ولی انسان باید این مطالب را متوجه باشد که این سوالات را باید پیش هر کس مطرح نکند بلکه این سوالات را بایستی از اهلس پرسید افرادی که بتوانند به این سوالات جواب صحیحی بدهند اگر این افراد مورد بی توجهی قرار بگیرند یا اینکه شخص از پرسیدن مطلب خجالت بکشد یا به هر دلیل دیگری این شبهات را مطرح نکند، شیطان به مرور زمان از آن سوءاستفاده کرده و این شخص را به طرف باطل سوق می دهد.

عرض کردیم که تحقیق هر فردی بسته به استعداد خود آن شخص و مرحله ای که در آن قرار دارد می باشد، برای مثال تحقیق یک فرد باید این باشد که بیست برگ صفحه یا جزوه ای را که استادش داده به دقت مطالعه کند و سپس مطالبی را که فهمیده به استاد خودش عرضه کند یک فرد دیگر باید دو کتاب بخواند برخی باید در یک موضوع علاوه بر

نظرات موافق نظرات مخالفین را هم بداند البته در اینجا جاّه خطرناک می شود و فرد بایستی خیلی محتاط باشد و زیر نظر استاد و حساب شده به کار تحقیقی بپردازد این مرحله از تحقیق اندیشه سازی است و این مرحله اوج مرحله تحقیق و اوج مرحله خطر در امور تحقیقی است از جمله فواید گروههای تحقیقی و چنین جلساتی این است که در جامعه ای که افراد هرزه در آن در کوچه و بازار و هر محیطی به اشاعه شبهات و افکار الحادی و شرک آمیز و حرفهای جاهلانیه و شیطنانی مشغول هستند و شیطان هم این گونه القا میکند که فقط شما 4 نفر هستی که به دنبال مطلب حق می گردید و به دنبال حقیقت هستید، این دسیسه شیطان با شکست روبرو می شود و شخص می بیند 100 نفر عاشق تحقیق و صاحب فکر و اندیشه الهی تربیت شده برای ظهور حضرت ، لیبیک گویان به امام عزیز و رهبر عالیقدر وجود دارد این جمعها برکات دارد و موجبات نزول رحمتالهی را فراهم می کند این افراد امید برای هر جامعه ای محسوب می شوند.

مباحثی همچون حق شناسی - معرفت شناسی - علم - معرفت اینها و ازگانی هستند که اولاً تخصصی هستند و عزیزان بایستی مطالعات قبلی در این زمینه ها داشته باشند و ثانیاً چون وقت تنگ است و برای برخی از دوستان این مباحث خسته کننده است لذا مباحث بصورت ساده مطرح می شود:

فرق علم و معرفت چیست؟ نقش شناخت در زندگی چیست؟ طرز نگرش انسان به عالم چه رابطه ای با تلخی و شیرینی آن دارد؟

مثال: یک انسان در بیابان تاریک از دور چیزی می بیند و فکر می کند یک حیوان وحشی است فکر می کند الان است که به او حمله کند و او را بخورد وقتی با این نگرش به آن چیز نگاه می کند آن فضا برای او فضای وحشت و خوف می شود و هر لحظه از بودن در آن فضا معذب است و در آنجا یک آقای تیز بین دیگری وجود دارد و او با تیز بینی که دارد می بیند آن چیز که در تاریکی قرار دارد و این فرد از آن هراسان است چیزی جز یک درخت با میوه های زیبا نیست اصلاً این شخص با دیدن این منظره تازه ذهنش باز می شود و خوشحال می شود و با عشق فراوان به طرف آن درخت رهسپار می شود - لذا می بینیم که یک شی واحد برای دو نفر با طرز نگرش مختلف متفاوت می شود؛ برای یکی موجب هراس و خوف و وحشت و فرار از آن شیء و برای دیگری موجب خوشحالی و قوت قلب و البته حرکت آن شخص به طرف آن شیء می شود و با عشق به طرف آن حرکت می کند .

ابزار شناخت یعنی چه؟ کدام ابزار است که در دیدگاه ما اثر می گذارد؟ منبع شناخت چیست؟

قوه عقل انسان یکی از مراکز بسیار مهم برای ایجاد علم برای انسان است خود قوه عقل مرحله مرحله و شاخه شاخه می شود - قوه مفکره ، قوه ذاکره ، قوه حافظه ، قوه مخیله ، نفس هر کس از درون به این رشد رسیده است علمش هم به همان اندازه رشد کرده است ابزار شناخت همان هواس پنجگانه است که کارش مانند کارگری است که هر کدام از شناخت ها اطلاعات را از خارج می گیرند و به منابع شناخت منتقل می کنند و از آنجا تولید علم می شود. مثال : آن بچه که تازه بدنیا آمده است روح و قوه عقل و مفکره او فقط به اندازه قوه احساس باز شده است آن هم در حد خیلی محدود و بنابراین عملش هم تا همان قدر محدود است همین قدر می داند که گرسنه است ولی این مطلب را که از گرسنگی گریه می کنم و یا اینکه دارم گریه می کنم را نمی داند ولی یک انسان بزرگسال احساسش نسبت به آن بچه بیشتر رشد کرده و باز شده است کیفیت علمش بالاتر رفته است در بچه ابزار شناخت وجود دارد ولی مرکز شناخت به اندازه کافی رشد نکرده بود.

مثال دیگر: یک مکانی را در نظر بگیریم با 3 فرد متفاوت ، که یکی از کودکی کر مادر زاد و یکی از حواسش کار نمی کند فرد دوم دو حشش ناقص است و کار نمی کند و فرد سوم تمامی حواسش سالم است می گوئیم لطفاً یک تعریفی از این مکان برای ما ارائه بدهید یکی تعریفی که می دهد در حد حواس سالمش می باشد فقط نرمی و زبری و یا احیاناً بوی آنجا را استشمام می کند ولی دیگری که حواسش از او کاملتر است تعریفی بالاتر از او ارائه می دهد لذا فرد اول نمی تواند رنگها و بوها و چهره ها را تشخیص دهد همه اینها نسبت به او در پرده غیب قرار دارد ولی در واقع همه این چیزها وجود دارد ولی برای این فرد در غیب است . خوشبوترین عنبر و مشک برای این شخص بیاورند چون ابزار شناخت را ندارد از حقایق و حقیقت این عطر بریده است ولی آن کسی که حس بویایی او سالم است یک بعد و چهره ی جدیدی از عالم برای او منکشف شده است؟ لذا سوال این می شود که آیا حقایق این عالم در محدوده همین چند حس فقط منکشف می شود یا بالاتر و بیشتر از آن؟ قرآن و روایات و علم وحی می توانند به این سوال انسان پاسخ دهند انسان نه حس هفتم نه حس هشتم که انسان خود حس است لذا شناخت هر کسی به اندازه حسی که منکشف کننده از میدان هستی است به ما شناخت می دهد شاید یک کودک در زیر چراغ برق و در جایی کاملاً نورانی و روشن قرار دارد ولی همین کودک نسبت به سایر ابعاد این عالم در تاریکی محض و ظلمت قرار دارد.

قرآن می فرماید: ای انسان تو مانند کودکی هستی که هیچ چیز از حقایق عالم برای تو منکشف نشده است یخرجه من الظلمات الی النور و نسبت به اعظم حقایق عالم در تاریکی و ظلمت قرار داری.

در سوره اعراف آیه 179 خداوند متعال می فرماید: لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا یتصرون بها و لهم اذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضلّ اولئک هم الغافلون.

یکی از مراکز شناخت (عقل) را ذکر کردیم که خودش شامل موارد متعددی می شود یک مرکز شناخت دیگر قلب است قلب قابل مقایسه با عقل نیست. آن علمی که در قلب یافت می شود چه تفاوتی با دریافت عقل دارد؟ چشم دارند ولی نمی بینند آن چه دیدنیهایی است که این بیچاره قادر به دیدن آن با این چشم نیست؟ گوشهایی دارند ولی نمی شنوند آن چه شنیدنیهایی است که این فرد قادر به شنیدن آن با این گوش نیست؟ اگر آن چشم یا گوش باز شود با زندگی انسان چکار می کند و چه چیزهایی از این عالم هستی برای انسان روشن می شود؟

اگر انسان قرار باشد با همین حواس پنجگانه زندگی کند و محدود به این حواس باشد در اینصورت حواس حیوانات که مافوق حواس ماست، مثلاً حیوانی است که از یک کیلومتری شکار خودش را تشخیص می دهد، کدام انسان است که چنین استعداد بینایی فوق العاده داشته باشد؟ - حس بویایی در حیوان درنده بسیار قوی تر از حس بویایی انسان است - مورچه از یک کیلومتری صدای رقیقتش را می شنود اگر این باشد که حیوانات خیلی از ما قوی تر و صد البته خوشبخت تر هستند.

یک پشه خوشبخت تر از انسان می شود نه غصه مسکن دارد نه غصه اشتغال و نه هیچ غصه دیگری - از آزادی مطلق بهره مند است این پشه در زندگی راحت تر است یا این انسان پر مدعی؟ - مگس یا انسان؟ -

اگر بنا باشد با این حواس پنجگانه وقتی یکی از آن باز می شود چقدر فضا و حقایق از این عالم هستی برای انسان منکشف می شود حال اگر این حواس که در قرآن ذکر شده باز شود چه می شود؟ چه حقایقی را میفهم؟

خداوند در سوره انعام آیه 122 می فرماید: او من کان میتاً فاحیینه و جعلنا له نوراً یمشی به فی النّاس کمن مثله فی الظّلمات لیس بخارج منها.

آیا کسیکه مرده و ما او را زنده کردیم و به او روشنی علم و دیانت دادیم که با آن روشنی میان مردم سرفراز رود مثل او مانند کسی است که در تاریکی ها فرو شده و از آن نتواند بیرون بیاید.

ای کسیکه مرده ای! (در مقابل حیاتیهای برتر) انسانی که فقط با حواس پنجگانه ات زندگی می کنی و آن حواس دیگر برای تو منکشف نشده است، تو مرده هستی - قرآن به انسان تشریح می زند و می گوید ما آنها را زنده کردیم ما به آنها حیات دادیم آنها کسانی بودند که کافر بودند ما حقایق را به آنها رسانیدیم و آنها هم دریافت کردند و زنده شدند. انسانی که تا دیروز درس می خواند یا در کوچه مشغول بازی بود بواسطه نوری که ما دادیم ما آنها را در بین این مردگان زنده کردیم بواسطه این حقایق زنده شدند آیا این انسانها با افرادی که این حقایق برای آنها منکشف نشده یکسان هستند؟ یک حیوان آیا با انسان دانشمند و ارزشمند چقدر متفاوت است؟ آیا زندگی و زنده بودن او با آن یکی است؟ مگسی که بر روی نجاسات زندگی می کند آیا حیات این مگس با یک شخص اندیشمند یکی است؟ مثله فی الظلمات لیس بخارج منها.

از بحث امروز استفاده کردیم که انسان یک موجودی است که عاشق حقیقت و حقایق است و نسبت به آن اگر بی خیال بود وقتی متوجه می شود، با تمام وجود عاشق آن می شود که به حقایق برسد کدام انسان است که عاشق حیات طیبه و حیات پاکیزه نباشد تا زمانی که این حقایق برای انسان باز نشده است انسان اصلاً نجس است. از خداوند متعال می خواهیم به احترام مولود این ماه و شهید این ماه تمام مومنین و مومنات و تمام انسانها را از حیات طیبه بهره مند سازد.

جلسه سوم

بسم الله الرحمن الرحيم

سومین جلسه اعضای گروه های تحقیقی

موضوع بحث: تحقیق و حقیقت شناسی

بسم الله الرحمن الرحيم وصلي الله على محمد اله الطاهرين و لعنه الله على اعدائهم اجمعين نستعيز بالله السميع العليم من الشيطان العين الرجيم اللهم وفقنا لما تحب و ترضى

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم مالك يوم الدين اياك نعبدواياك نستعين اهدنا الصراط المستقيم صراط الذين انعمت عليهم غير المغضوب عليهم والضالين0

اشاره ای به مباحث گذشته

برای روح پاک امیرالمومنین و برای اینکه خداوند باریتعالی ما از شفاعت و زیارت حضرت بهره مند سازد صلواتی ختم فرمائید برای اینکه انسان به حقیقت برسد چندین مطلب دخالت دارد 1- ابزار شناخت همچون بینایی و شنوایی و الی آخر 2-مرکز شناخت مثل عقل ، ذهن ، حافظه ، قلب 3- نوریکه مختص به هر کدام از این حواس است نور بینایی غیر از نور شنوایی و الی آخر اگر این نور در کار نباشد و لو اینکه گوش ما سالم هم هست دریافت حقایق امکان پذیر نیست حس بویایی برای خودش نور بالخصوص دارد علاوه بر حس بویایی که کار می کند هر حسی به تناسب خودش نوری دارد و خود این نورها درمسائل شناختی دارای نقش هستند . اگر چشم خیلی قوی و تیز بین باشد عقل خیلی قوی داشته باشد ولی این نور نباشد به یک محیط تاریک وارد می شویم این چشم بدر نمی خورد خود نور نقش دارد و موضوعیت دارد در ارتباط با شناخت و برای خودش جایگاهی دارد چون مربوط به بحثمان می شود.

نور ظاهر بذاته و مظهر لغیره

اشاره کوتاهی به تعریف نور می کنیم نور عبارت است از آن حقیقتی که مظهر لغیره و ظاهر بذاته برای دیگری مظهر است و برای ذات خودش ظاهر است برای دیدن چیزها و رنگ ها و اشیا پیرامون خود این نور است که آن را آشکار می کند اما نور خودش به چه چیز آشکار می شود؟ در حد ذاتش چگونه است ؟ نور با ذات خودش آشکار می شود و غیر خودش را آشکار می کند ولی برای خودش، خودش خودش را آشکار می کند این تعریف نور است هر آن چیزی که خودش خودش را واضح می کند و دیگری را هم واضح می کند آن نور است علم خودش نور است علم یک حقیقتی است که برای ما مجهولی را آشکار می کند و واضح می کند و خودش هم واضح است ایمان نور است عقل نور است عقل حقیقت را واضح می کند و آن را از باطل جدا می کند اما خودش فی حد نفسه واضح است مانده ما چطور از این نور بهره ببریم البته عوامل دیگری نیز وجود دارد که ما را به حقایق می رساند منتهی عرض شد که فقط همین حس پنج گانه نیست که انسان با این حواس بتواند به حقایق برسد با این حواس به حقایق زندگی حیوانی می تواند برسد و حقایق هم فقط این ها نیست و حقایق بی شمار است و برای رسیدن به این حقایق ابزار دیگری لازم است که بایستی به آن ها دست یابد عرض کردیم هفته گذشته که این حواس پنج گانه که پست ترین حواس هستند و منکشف کننده پست ترین حقایق این عالم هستند چقدر مهم هستند چقدر در زندگی ما اهمیت دارند حال اگر آن حقایق بلند برای ما منکشف شود به واسطه ابزار بالاتر چه زندگی برای انسان فراهم می کند و او را از حیات طیبه بهره مند می سازد پس اگر ما لذت شربینی آن حقایق را که بالاتر از لذت های این عالم ماده است اگر یک ذره بچشمیم حاضر می شویم برای رسیدن به این لذت ها تمام این زندگی را فدا کنیم اگر بی خیال هستیم برای این هست که آگاهی از این حقایق نداریم اما آن هایی که با معارف الهی آشنا می شوند و با حقایق برتر و عالی تر آشنا می شوند و از لذت آن حقایق بهره مند می شوند ببین حال این افراد چطور است شب و روز کوشش می کنند تا خودشان را به این حقایق برسانند در این ارتباط از روایات معصومین مطالبی را عرض می کنیم

گناه یکی از موانع رسیدن انسان به حقایق الهی

یکی دیگر از عواملی که انسان را از حقایق محروم می کند و انسان را به شک می اندازد و حقایق روشن و واضح را از این حقایق چیزی نمی فهمد، هر چه برای این شخص توضیح دهی برای او تاریک می کند و هر چه فکر می کند قانع نمی شود و سوالات در مورد این حقایق برای او همچنان بدون جواب می ماند عبارت از گناه است گناه خیلی چیز خطرناکی است از گناه مختصر تعریفی می کنیم و بعد وارد بحث می شویم منظور از گناهی که انسان را محروم می کند حتی از حقایق واضح به طوری که نتواند آنها را دریافت نماید عبارت است از هر آن کاری که برخلاف نظام آفرینش از انسان صادر می شود مثلاً یک کودک با دندانش بادام می شکند و از اینکه می داند شاید مادرش ممانعت کند در حیاط ، گوشه ای مخفی می شود و شروع می کند با دندانش بادام می شکند و لذت هم می برد چون عقلش ضعیف است و درکش پایین است متوجه نیست که همین الان کاری می کند که برخلاف نظام آفرینش است استحکام دندان در ارتباط با کاری که می کند برابری نمی کند و برخلاف نظام آفرینش دندان کاری انجام می دهد و لذا آن دندان ترک بر می دارد و به همین زودی ها هم ترک خوردن آن را نمی فهمد و جایی برای نفوذ میکروب ها می شود و بعد از 10 سال اثر آن را می گذارد و از دردش سرش را به دیوار می زند و صدایش همه جا را برمی دارد دندان الان درد نمی کند 10 سال قبل گناهی انجام داده یعنی برخلاف نظام دندان کاری انجام داده که الان خاصیتش را بیرون می دهد گناه چنین چیزی است اطاعت یعنی کاری مطابق نظام آفرینش انسان انجام دهد آن آقا آمده دندانش را مسواک زده مواظبت کرده با نمک شسته است و قوانین و نظام آفرینش دندان را رعایت کرده است و الان راحت است و آن اقا برخلاف آفرینش دندان انجام داده و عذاب می کشد گناه هر آن کاری که برخلاف نظام آفرینش انجام می دهد ، است منتهی چون متوجه نیست آثارش زود ظهور نمی کند بنابراین بی خیال است منتهی گناهیانی است که انسان متوجه می شود که این اثر فلان گناه است و چه بسیار گناهان که انسان به اثرات آن متوجه نیست وقتی می گویی فلانی اگر اینکار را بکنی سنگ کلیه می گیری برخی انسانها است که فوری متوجه می شوند و رعایت می کنند فلان غذا را نمی خورند اگر بگویی این غذا را بخوری سنگ کلیه می گیری می ترسد و دنبال آن غذا نمی رود و فلان کار را بکنی زخم معده می شوی فلان کار را بکنی زمین می خوری آن را متوجه می شود ولی برخی حقایق باطنی که انسان بواسطه گناه از آنها محروم می شود متوجه نیست مثلاً اگر بگویی اگر چهل روز موسیقی حرام گوش کنی گوش ات کر می شود آن را متوجه می شود ولی اگر بگویی چهل روز موسیقی حرام غیرت را از تو بر می دارد متوجه نمی شود حضرت می فرماید: انسان بی غیرت می شود حضرت می فرماید هر چه انسان گناه می کند از عقلش کاسته می شود روایت خیلی قابل توجه است حضرت رسول اکرم صل الله علیه و آله و سلم می فرماید: من قارف ذنباً فارقه عقلٌ لا يرجع الیه ابداً شخص هر مقدار گناه می کند همان مقدار از عقلش کاسته می شود و این عقل دیگر به سوی آن شخص بر نمی گردد عقل مرکز شناخت است هر مقدار کم می شود انسان در شناخت حقایق ضعیف تر می شود بحث عقل بزرگی و پر اهمیتی است این عقل که ما می گوئیم غیر از این ذهن ما است این عقل که ما داریم یکی از شاخه های کوچک آن عقل مورد بحث است که البته آن عقل هم با و هم مخلوط شده است تازه این عقل ما علی رغم این مطالب دارای آثار و برکاتی است ببین خود عقل چه چیزی است اگر بتوان به آن رسید به جایی که بباییم این عقل را تقویت کنیم انسان بیاید این عقل را کم کند و هی آن ضعیف تر و ضعیف تر کند هر گناهی مقداری از عقل را کم می کند بر خلاف آفرینش حرکت می کنیم و متوجه را نیستیم امام صادق (ع) می فرماید : ما انعم الله علی عبد نعمه فسلبها اياه حتی یذنب ذنباً یتسحق بذلک السلب . خداوند باریتعالی وقتی به بنده اش نعمتی داد آن نعمت را از او سلب نمی کند خداوند کریمی است که این کار را انجام نمی دهد تا اینکه آن بیچاره گناهی مرتکب می شود که مستحق آن می شود که آن نعمت از این شخص سلب شود خداوند باریتعالی وقتی بچه ای به دنیا می آید عضلات قوی به او می دهد چشم تیز بین و گوش تیز شنو به او می دهد ولی یک لحظه شیطان او را گول می زند برق رنگ سماور به چشمش خوش می آید و یک دفعه آب جوش بر رویش می ریزد و نصف بدنش فلج می شود این کار بر خلاف نظام آفرینش بود آن عمل این استعدادها را مختل می کند و این نعمت ها را از خودش سلب می کند گناهی می کند و بواسطه آن گناه عقلش کم می شود این خودش بود که به خاطر آن گناه نعمت را از خودش سلب کرد خداوند تعالی به این شخص ذهنی داده بود که بواسطه آن ذهن می توانست در علم به نهایت رشد برسد و به تخصص بالا تر برسد گناه کرد و بواسطه آن گناه استعدادش کم شد و کم شد و بالاخره به زور در یک رشته علمی متخصص شد و این شخص خیلی خوشحال است که من در آن علم متخصص شدم ولی این بیچاره خبر ندارد که می توانست در 10 علم متخصص شود و بواسطه گناهان همه استعداد هایش را ضایع کرد و از تخصص در دیگر علوم محروم شد. مثل این شخص مانند کسی است که خداوند

برای او هیكل قوی و سالم و بسیار نیرومند داده است و این شخص سیگاری شده است و می گوید من الان هشتاد سال سن دارم و حتی یک قرص هم نخورده ام و هر روز هم یک بسته سیگار می کشم این مطالبی که می گویند من درآوردی است اینکه برخلاف نظام آفرینش کارکردن استعداد را از بین می برد این ها حرف است سن به 90 سالگی که رسید یواش یواش سرفه می کند و بالاخره از دنیا می رود جوانان را به اشتباه می اندازد که ببین این شخص این همه سیگار می کشید ولی تا 90 سالگی زندگی کرد بیچاره این طرف را می بیند خودش را می بیند خودش را مقایسه می کند

با شخصی که در 60 سالگی از دنیا رفته و شیطان این شخص را با شخصی که دارای استعداد و قوه ضعیف است به مقایسه می اندازد.

این بدبخت نمی داند که این استعداد را که خدا به من داده بود با این قوه و استعداد می توانستم تا 150 سال عمر کنم خبر ندارد به واسطه این سیگار کشیدن 60 سال از عمرش تباہ شده است. آن طرف را نمی بیند این را می بیند که من سیگار کشیدم و 90 سال هم عمر کردم و خودش را با شخصی که قوه بدنی ضعیف دارد و در 60 سالگی از بین رفته مقایسه می کند. شیطان خیلی موجود عجیبی است و (ارزش دارد در مورد شیطان شناسی بحث جداگانه ای مطرح شود) این ملعون چه موجود عجیبی در فریب انسان است. انسان وقتی فکر می کند وحشت او را می گیرد شیوه های فریب انسان بسیار پیچیده است چه کسی فکر می کرد که این شخص در 90 سالگی مرده است و در مقایسه با آن شخصی که در 70 سالگی مرده بیشتر عمر کرده، 60 سال کمتر عمر کرده است. تا قیامت این مطلب را نمی فهمد مگر این که اهل فهمی این مطلب را به او تفهیم کند و گرنه تا آخر عمر و قیامت نمی فهمد چه فریبی خورده است. می گوید گناه کردم مگر چه شد چه اتفاقی افتاد امام معصوم می فرماید: از تو نعمتی سلب شد به واسطه این گناه.

اگر به یک نفر در تلویزیون یک جزیره را نشان دهند تا چند مدت به همسایه بغلی فخر می فروشد که من فلان جزیره را در تلویزیون دیدم ولی تو خبر نداری و اصلاً آن جزیره را ندیده ای به این شخص باید گفت بیچاره شخصی هم وجود دارد که در آن جزیره زندگی می کند. به آن متوجه نیست وقتی توجه می کند به آن شخصی که از اخبار خبر ندارد به آن فخر می فروشد این شخص دیگری را نمی بیند، نمی داند در عالم چه خبر است، خودش را اصلاً با آن شخصی که در آن جزیره زندگی می کند از عطر آن بهره مند است از میوه های آن تناول کرده است مقایسه نمی کند. ما که در این دنیا زندگی می کنیم فکر میکنیم به حقایق عالم رسیده ایم در حالیکه تنها سایه ای از آن حقایق بالاتر را فهمیده ایم و آن زندگی که قرآن معرفی می کند غیر از زندگی است که ما می دانیم و دنبال آن هستیم. ما دنبال این هستیم که از حقایق بهره مند شویم همه اصلاً عاشق حقیقت هستند ولی غافل هستند و بی خیال، چه کسی است که او را به آن جزیره ببرند و از لذات آن منتعم شود و از آن روگردان باشد پس چرا نمی خواهیم؟ چون از نعمات خبر نداریم و غافل هستیم. نمی دانیم داخل قرآن چه حقایقی جذاب و شیرین نهفته است فقط به ظاهر قرآن توجه می کنیم. اگر بفهمیم حضرت می فرماید: انسان دیوانه می شود و رو به صحراها می گذارد یک مادری که هیچ سواد ندارد از شهر دیگر که فرزندش در آن زندگی می کرد نامه بیاید و در آن نامه نوشته اند که پسرش در اثر یک سانحه فاجعه آمیز از دنیا رفته است این نامه را نگاه می کند و می بیند که نامه سفید نیست و خطوطی مبهم در آن وجود دارد ولی متوجه مطالب نیست و بی خیال است و می گوید بگذار فلان غذایمان را بخوریم و بعد از آن به یک نفر می دهیم تا بخواند در حالی که همین الان اگر بداند در داخل نامه چه خبر است دیوانه می شود غش می کند و اعصابش خراب می شود و سگته می کند همین الان در داخل آن نامه حقایقی است که چون متوجه آن نیست بی خیال است در مقابل کسی که سواد دارد با یک نگاه تمامی حقایق آن نامه برای او منکشف می شود و چه حالتی برای او رخ می دهد و به چه حالی می افتد یا مثلاً اگر به یک کودک چهارساله چک صد میلیونی بدهی و در دست دیگری یک شکلات که ده تومان بیشتر ارزش ندارد این بچه چکار می کند فوراً شکلات را برمی دارد و این چک را پاره می کند می اندازد دور، هی به این بچه بگو بچه مواظب باش این کاغذ که در دستت است این همه اش شکلات و شیرینی به هر مقدار که خواهی است ولی این بچه که این چیز هارا نمی فهمد می گوید آن شکلات را می خواهم این چک را پاره می کند و می اندازد دور چرا؟ چون راهی که شناخت پیدا کند به حقایقی

که درون این چک است برای این بچه وجود ندارد به این معنا راهی ندارد بی خیال است. اما برادر بزرگ و پدرش چطور؟ اگر بفهمد 100 میلیون به اینها هدیه داده اند تا صبح از خوشحالی خوابش نمی برد اصلاً کفش هایش را از خوشحالی عوضی می پوشد تمام وجودش هیجان می شود چون به حقایق و باطن این چک واقف است.

کسی که مفاتیح را باز می کند و دعای ابوحمزه را نگاه می کند می گوید این هم دعا است و به ظاهرش می نگرد اما این که انسان به حقایق دسترسی داشته باشد یک کلمه ی ربی تمام هوش و حواسش را از بین می برد رب یعنی از بیرون مرا تربیت می کند این ربی کجاست می داند اگر لحظه ای با این ربی ارتباطش قطع شود خفه می شود چون از این حقایق باخبر است. به خاطر این گناهان خود را از معارف بلند محروم کرده و آگاهی ندارد. امام صادق علیه السلام می فرماید:

ان الرّجل یذنب الذنب فیحرم صلاه اللیل و ان العمل السنّی اسرع فی صاحبه من السکین فی اللّحم.

همانا بنده گناهی می کند و به سبب آن از نماز شب محروم می شود. سرعت تاثیر کار بد در آدمی از سرعت تاثیر کار در گوشت بیشتر است

(تمام وجودمان فدای امام صادق علیه السلام) شخصی گناهی می کند که نتیجه اش این می شود که از نماز شب محروم می شود. اگر آن استعدادهایی که ما داریم باز شود و بفهمیم که نماز شب یعنی چه ولی ما بی خیال هستیم، نماز شب برود چه اشکالی دارد نمی داند چه اتفاقی افتاده است از امام صادق علیه السلام نقل کرده اند به این مضمون: که من اگر دو رکعت نماز قضا شود آنچنان غصه ای به من رخ می نماید که بالاتر است از ناراحتی که در اثر از دست دادن پسر جوانم رخ می دهد. اگر به ما بگویند اگر فلان گناه را انجام دهی آن پسر جوان 17 ساله ات زیر ماشین می ماند اصلاً آدم را و هم می گیرد خودش را فوراً جمع و جور می کند چون خطر را احساس می کند چون به حقایق دسترسی ندارد می گوید ده بار نماز قضا شود چه می شود مگر؟

گناهی که مرتکب می شویم سر عتس در از بین بردن حقایق و ما را از حقایق محروم کردن بالاتر از فرو بردن چاقو در گوشت. مبادا فکر کنیم فلان کس همه جور کار انجام می دهد و روز به روز زندگیش شیرینتر می شود خداوند این جواب را می دهد که این جور انسانها را من به حال خودشان رها کرده ام تمام لذتها فقط در همین دنیا است اصلاً عذاب آنها در عالم دیگر است اصلاً باید به این جور آدمها عذابی بدهیم که این عالم تحمل دریافت این عذاب را ندارد مثل این افراد مانند فتر است که هر چه به آن نیرو وارد کنیم باز به همان حال برمی گردد و از بین رفتن وجود ندارد این بدن با کمترین عذاب از بین می رود ولی با آن بدن هر عذابی بیاید باز به حال اول برمی گردد و دوباره آن عذاب تکرار می شود. صدام نمونه بارز این مطلب است.

برخی زندگی امام خمینی رحمه الله را با صدام ملعون مقایسه می کنند و می گویند صدام با آن همه جرم و جنایت هر روز زندگیش پر رنگتر و هر روز متجمل تر و در نهایت لذت غوطه ور است ولی امام به رحمت خدا رفت باید به این گونه افراد جواب داد صدام با این همه جرم و جنایت و قتل عام افراد بی گناه، کودکان بی گناه، زنان و مردان بی گناه اصلاً عالم ظرفیت عذاب این شخص را ندارد. اولاً با آن خفت و خواری اعدام میشود و در ثانی باید منتظر عذاب خوارکننده ی آخرت باشد ولی برای امثال امام ره این دنیا زندان است و با مرگ راحت میشوند لذا چون این عالم ظرفیت عذاب امثال صدام را ندارد لذا نتیجه گناهان آنان در آخرت پاسخ داده می شود.

سبک شمردن گناه یکی دیگر از عوامل محرومیت انسان از حقایق

یکی دیگر از مواردی که انسان را از دستیابی به حقایق محروم می سازد سبک شمردن گناه است حضرت علی می فرماید: اعظم الذنوب عند الله سبحانه ذنب صغر عند صاحبه

امام معصوم می فرمایند بالاترین و بزرگترین گناه نزد خدای سبحان گناهی است که گنهکار آن را کوچک بشمارد یا در جایی دیگر آقا امیر المومنین می فرماید: اشد الذنوب عند الله سبحانه ذنب استهان به راکبه سخت ترین گناه در نزد خدای سبحان گناهی است که گنهکار آن را ناچیز بشمارد مگر من چه کار کردم یک لحظه چشمم به موی فلانی خورد مگر من چکار کردم این که چیزی نیست در دیدگاه معصومین علیه السلام این خودش بالاترین و در عبارت دیگر شدید ترین گناهان است. خوب است انسان دقایقی با خود خلوت کند و ببیند چقدر گناه در دیدگاه او بزرگ است و اصلاً جایگاه گناه در زندگی او چیست. حضرت رسول اکرم (ص) می فرماید: ان المومن لیبری ذنبه کانه تحت صغرة یخاف ان تقع

علیه و الکافر یری ذنبه کانه ذباب مر علی انفه (همانا مومن گناه خود را چنان تخته سنگی بزرگ می بیند که می ترسد به روی او بیفتد و کافر گناه خویش را مانند مگسی می بیند که از جلوی بینی اش رد می شود) ببینید گناه در نزد ما چگونه است پیامبر می فرماید: گناه برای مومن همچون قطعه کوهی است که الان است که بر سر فرد فرود بیاید حال آن شخص چطور می شود چقدر می ترسد ببینیم گناه چقدر برای ما سخت است مگس با تمام وجود از نجاست و از آن لجن لذت می برد چون با آن نجاست سنخیت دارد ولی اگر یک زیست شناس متخصص میکروب شناسی را در نظر بگیریم این شخص با تمام وجود از لجن و نجاست تنفر دارد چون روح با گناه سنخیت پیدا کرده از آن لذت می برد لذا این می شود که وقتی گناهی انجام میدهد مانند این است که از زیر بینی او مگسی عبور کرده باشد و بی اهمیت می شود خداوند توفیق توبه از گناهان را به همه ما عنایت فرماید صلوات ختم کنید.

تحقیق و حقیقت شناسی (۴)

اگر انسان آنچه مرکز حسی اش و مرکز ادراکی اش نفس و ذهن و عقل دریافت می کند مطابق واقع باشد می شود حق و گرنه می شود باطل مثلا الان شخصی در صحرای پهناور ایستاده و می بیند که در مقابلش در یک نقطه کمائی وار آسمان و زمین به هم رسیده اند و در آنجا یک خطی تشکیل شده است اگر آن شخصی که از علم فیزیک و علم خطای چشم و حس بینای هیچ خبری ندارد و به هر حال چشم دارد و سوادش زیر صفر باشد و لی چشمش می بیند چشم تصویری که به شخص میدهد این است که به شخص این را می رساند که باید برود و سریع به آن نقطه برسد و آنقدر برود تا ببیند که آنجا چگونه محلی است که آسمان به زمین چسبیده است تصورش این چنین چیزی است چون آگاهی ندارد تصویری که چشم به او از خارج میدهد یک خطی است که در آنجا آسمان به زمین چسبیده است در ذهن چنین صورتی است در حالی که چشم اشتباه این تصویر را به او داده است این اشتباه از طرف چشم است چشم یک تصویر اشتباهی است که خلاف واقع می باشد در واقع اینچنین چیزی در عالم واقع وجود ندارد که آسمان و زمین در آنجا به هم رسیده باشد 2- باید آن مرکز شناخت هم صحیح دریافت کند شاید هم ابزار شناخت صورت را صحیح بدهد ولی قوه و هم بیاید در کار ذهن و فکر و عقل دخالت کند در هر جا قوه و هم دخالت کرده است تصویر رازهن و فکر صحیح دریافت نخواهد کرد و این هم خود بسیار مهم است

از جمله عواملی که در رسیدن انسان به حق دخالت دارد قلب تاریک و روشن انسان می باشد گناه به شدت درون و قلب انسان را تاریک می کند و به ابزار شناخت انسان لطمه می زند و نیز به مرکز شناخت انسان لطمه می زند یعنی آن عواملی که برای رسیدن انسان به حق لازم است را مختل میکند و به هم می زند و مانع رسیدن انسان به حق می شود و در نتیجه انسان بیندیکه چقدر و از چند جهت بر مشکلات او افزوده می شود برای رسیدن به حق. اکثر مشکلاتی که امروزه در مسائل و پدیده های سیاسی، اجتماعی، علمی، فرهنگی، عقیدتی و بینشی جوانان ما و تحصیل کرده های ما هست در این قسمت است البته در غرب متفکرین و صاحب نظران غرب مشکلاتشان از این هم بیشتر است و برای اینکه آنها از نورانیت کلام وحی محروم هستند و به قدری در یک سری از گناهان، مراکز ادراکی شان را به هم زده اند که آنها فوق العاده فقیرتر از عالم ایران هستند. و گرفتاریشان به قدری رسیده است که وارد عالم شکاک شده اند و این عالم شکاک عالمی است که به آنها می گویند اصلا در عالم حقیقتی نسبت و ذهن هر کس هر گونه کار می کند آن حق است این حرف بسیار خطرناک است هر چیزی هست من به آن شک می کنم بلکه آنطور نیست بلکه غیر از این است و چرا اینگونه گفته اند و من اینگونه فهمیده ام بلکه واقعیت غیر از این است که من آن را نمی دانم و با این دیدگاه ما به شک می افتادیم حتی اینها آنقدر پیشرفت کرده بودند در این جسارتشان که می گفتند بعضی از چیزها هستند که در واقع نیستند ولی من به آنها اطمینان دارم مثلا شخص می آید به اتاقی که چندین نفر در آن اتاق در یک دما هستند که شخصی در آن می گوید که اینجا بسیار سرد است بخاری را روشن کنید و دیگری می گوید که اینجا بسیار گرم است و پنجره را باز کنید کدامیک از اینها حق است آیا هر دو حق هستند این که نمی شود چون در حال باید یک حق باشد یا هیچکدام حق نیستند و واقعیتی نیست بلکه حق آن چیزی است که هر کس آن را درک کرده است و هر کس هر چیزی را حق بداند همان حق است این چیز بسیار خطرناکی است یا هر آنچه که اثبات می کنیم حقیقت است و واقعیت آن احساس ما است و از کجا معلوم غیر از این نباشد و من شک می کنم به آن و این را متأسفانه به شدت ترویج می کنند منتهی در عبارتهای گوناگون به صورت مکتب سوفسطایی و با سفسطه و به صورت پوچی گرایی، به صورت شکاکون و در شکل های گوناگون می آیند.

در عباتهای گوناگون ذهن جوانان متفکر را پر می کنند تا در هر چیزی اعتقاد این جوان را سست کنند و به جایی می رسانند که در وجود خودش شک میکند که نکند این ساخته خود ذهن من باشد تا عمق پوچی انسان را می رساند ظاهرا ابوعلی سینا یک جواب به آنها میدهد که این افراد که به وجود و نبود خود شک می کنند و به آنها القا شده که این فکر آنهاست که فقط به این باور رسیده است که آنها هستند به آنها پیشنهاد می دهد که به آتش بیفتند تا معلوم شود واقعی هستند یا نه چون انسان تا وقتی در رفاه و در محیط گناه و با لقمه حرام و سر تا پا گناه شد و قوه قلب و ادراک و عقلش تاریک شد شیطان از آن تاریکی فکرش را به اینجا می رساند الان کار را به جایی می رساند که اصلا من هستم یا نه الان که معلوم نیست من هستم یا نه دوست دارم اینطور باشم لباس دیگر فرق نمی کند چطور باشد فکر این آقا در زندگی اش فرق نمی کند چطور باشد در سفره با بیادبی نشست فرقی نخواهد کرد برای او و ارزشها برای او از بین می رود بنده خودم دیدم در کنار پدرش فوت می کرد در چشم پدرش و می گفت با پدرم شوخی می کنم حق آن چیزی می شود که من احساس می کنم این اندیشه خیلی خطرناک است حتی به مدارس هم کشیده شده است افکار نهیلیستس، افکار

سوفسطایی – در فضاهاى مختلف بسته به سیستم خودشلذا بحث حقیقت شناسی فوق العاده بحث بالا و مهمی است علمای گذشته علم منطق را ساختند تا بوسیله آن حق و باطل را تشخیص دهند یک نفر می خواهد خیر یک – حوزه – شی- تاجر – بازاری اگر از علم منطق آشنایی داشته باشد می تواند از عقل درست استفاده کند طبق آن قوانین می تواند عقلا مسائل را حل کند و لی کافی نیست ولی نمی تواند از فکر اشتباه جلوگیری کند بلکه انسان باید دارای فکر منطقی باشد نه اینکه درای علم منطق بلد دان باشد چه بسا چوپان بوسیله ای به حق برسد چه بسا یک نفر

همین که انسان در مسائل مادی به حق می رسد چقدر لذت می برد اما قرآن برای ما مطلبی بالاتر از قوانین علم منطق امید می دهد انسان را طوری ریشه دار از مشکل سرگردانی رسیدن به حق را نجات می دهد. سوره انفال آیه 29 یا ایها الذین آمنوا ان تقوا الله یجعل لکم فرقانا ...15 سال پیش این مطلب را فرموده است ای انسان چرا این طور فکر میکنی و حق و باطل را تشخیص نمی دهی این به خاطر این است که از تقوا برخوردار نیستی اگر به خداوند تقوا داشته باشی خداوند قدرت تشخیص می دهد آنچه نوری میدهد که باطل و حق را از می توانی تشخیص بدهی آقا ادعا می کند فوق لیسانس دارم و باطل را حق و حق را باطل می کند دهها انسان را سرنوشتشان را با جزسش آتش می زند و شبیه می اندازد و سوال طرح می کند و می گوید جواب پیدا نکرده اند خودش را بزرگ می کند و می گوید برای سوالات من هم جواب پیدا نشد مثل اینکه به یک کورمادرزاد می گویند این قرمز است و این زرد است ولی این شخص چون چشم ندارد قانع نمی شود قرآن می گوید ای انسان سرگردانی تو به خاطر این است که تقوا نداری از علم منطق هم بالاتر و قوی تر برای رسیدن به حق تقوا داشته باشد-سوره نور آیه 35 یهدی الله بنوره من یشاء یکی دیگر از عواملی که انسان به حق نمی رسد منیت است این خودش عین باطل است انسان باید برسد به اینکه خداوند مرا هدایت می کند چه کار کند که خداوند مرا هدایت کند یک آینه خیلی شفاف است اگر به این کنبه زوز بیاید که هیچکس از شفافیت نمی تواند به من نگاه کند اگر یک دریایی و جلوی این نور را بگیرد برویم.

چطوری براق می شود اگر این را بفهمد که خداوند است که انسان را به راه راست هدایت می کند آن وقت ذهنش هدایت خداوند را احساس می کند . هر کس دردلش کینه باشد خود برتر بینی باشد خداوند می گوید به آن قلب مهر می زنم و دیگر به حق نمی رسد خداوند به قلب آن شخص مهر می زند ذهن شاید بحقانیت دعا رسید ولی به قلبش وارد نشده است تا زمانیکه جباریت و تکبر خارج نشود عطر حق را احساس نمی کند و در سوره حدید خداوند می فرماید : من یومن بالله یهد قلبه هر کس به خداوند متعال ایمان بیاورد خداوند او را هدایت خواهد کرد حق را پیدا خواهد کرد تمام امور زندگی انسان تحت نور هدایت خداوند قرار خواهد گرفت.

خلاصه جلسات

بسم الله الرحمن الرحيم

اجمالی بر مباحث مطرح شده در جلسات گروه های تحقیقی

درسال

89-1388

تعریف حق و باطل

- تحقیق ریشه آن از حق است پس بهتر است حق را بشناسیم و بدانیم چیست و در مقابل حق واژه باطل استفاده می شود هر انسانی بدون استثناء با تمام وجودش عاشق حق است و با تمام وجود از باطل نفرت دارد و از باطل عذاب می کشد و از حق لذت می برد این خاصیت هر انسانی است لذا تصویری از این معنی در ذهن ایجاد می شود تا مقدمه شود برای مسائل بعدی

انسان در درون خود یک احساس دارد از درون خود طالب چیزی است و آن را می خواهد، پایش را بر پله نردبان می گذارد و از درون می خواهد که پایه آن و پله آن محکم باشد و محکم بودن آن را می خواهد که نشکند الی آخر—انسان

در درونش چیزی را می خواهد اینکه چیزی را می خواهد اگر در خارج آن واقع شود و در عالم خارج هم با آنچه در درون می خواهد مطابقت کرد آن حق می شود و اگر مطابقت نکرد می شود باطل با هر دلیلی—چه اینکه در درون به بجا خواسته است و بیرون غیر از آن واقع می شود چه اینکه در خارج آن چیز واقعیت دارد و این شخص در درون اشتباه کرده، آن چیز که انسان در درون خود می خواهد و درست هم می خواهد و آن مطلب در خارج هم واقعیت دارد و مطابق خواست درونی صحیح است آن حق است و در هر حال اگر مطابقت نکرد می شود باطل.

مثال اول

مثلاً اگر یک فردی مریض باشد این آقا بدنش به پروتئین نیاز دارد بدن این را می خواهد در خارج هم آن غذا را در جلوش گذاشته اند که بخورد ولی به خاطر آن مرضش آن را نمی خواهد همان باطل است

و همچنین آن کسی که بدنش سالم است و به این مواد هم نیاز دارد ولی در خارج آن چیزی که واقع می شود غیر از این مواد است باز این می شود باطل 0

یک صورت حق است این بدن نیاز دارد و سالم هم هست و غذایی هم که در مقابل این شخص است با این مطابقت دارد لذا این می شود حق

(مثال دیگر)

در یک بیابان کاروان 20 تا 30 نفره در یک کویر سوزان قرار می گیرد و راه را هم گم کرده اند و هر کدام با کوله پشتی سنگین بر پشت و احساس تشنگی شدید، تصمیم می گیرند که هر کدام به دنبال آب بروند خوب در این جا برخی خودسراز دور شوره زار را می بینند و فکر می کنند که دریا است و می گویند پرسیدن نیاز ندارد با سرعت به آن طرف برای رفع تشنگی حرکت می کنند در راه به پایش خاری می رود پایش زخم می شود ولی با خود می گوید اشکال ندارد وقتی به آب برسم عوضش در می آید و جبران می شود در راه خیلی تشنه می شود ولی فکر اینکه بالاخره به آب می رسم به او انرژی می دهد و به عشق آن آب، تمام مشکلات شیرین کام می شود - عده دیگری می گویند در فلان منطقه چون درخت هست حتماً آب است و به آن سمت حرکت می کنند عده ای دیگر می گویند در آن جهت دیگر چون پرندگان در حال پرواز و رفت و آمد هستند حتماً آب است که رفت و آمد می کنند لذا به آن سمت حرکت می کنند چند نفر دیگر از چوپانی که در آن حوالی است راه را می پرسند و چوپان می گوید که در پشت فلان تپه چشمه ای است که خیلی چشمه گوارایی است و آنها هم به آن طرف حرکت می کنند در ظاهر امر این گروه بیست نفر یکی به راست می رود دیگری به چپ-عده ای به شرق و عده ای به غرب می روند ظاهراً ضد هم حرکت می کنند ولی در عالم واقع یک چیز را می خواهند و عاشق یک مطلب هستند در ظاهر متخالف و ضد هم و در عالم باطن همه یک چیز را می خواهند بحث در آخر وقت است که بعد از یک ربع چه اتفاقی خواهد افتاد قیافه ها چطور است و حالات چطور است در آخر وقت برخی می رسند به اینکه آن چیزی را می خواستند در خارج واقعیت ندارد چه حالی پیدا می کنند به این شخص غذایی حادث می شود اصلاً از آن عذاب، تشنگی را فراموش می کند عذاب آن باطل و نفرت آن چقدر بالاتر است که عذاب تشنگی را شخص فراموش می کند یک لحظه احساس می کند که به پوچی رسیده است من برای هیچ این همه تلاش کرده ام در پایم خار می رفت و به عشق هیچ چندین دقیقه حرکت می کردم و به عشق این هیچ در عالم خیال علاقه می بستم و این عذاب، عذاب باطل است و از باطل رنج می برد از اینکه متوجه می شود به طرف باطل حرکت کرده عذاب می کشد.

اما آن کسی که تحت راهنمایی صحیح دقیقاً به سر چشمه می رسد و آن چیزی را که می خواسته با آن چیزی که در بیرون یافته مطابق می بیند این شخص از خوردن آب یک لذتی که می برد یک مطلب، ولی از اینکه راه را صحیح آمده و به آب رسیده و به حق رسیده است لذت بالاتری می برد. حق خودش لذت بالاتری دارد.

راهش حق و فعالیتش حق و به نتیجه حق رسیده است تمام زحمات این راه تبدیل به خاطره شیرین می شود لذا وقتی متوجه می شود که منتخب و واقعیت خارجی مطابق شد یک لذت خاصی می برد که از لذت آب خوردن و شستن دست صورت با آب سرد بالاتر است تمام تلخی های راه تبدیل به خاطره شیرین می شود و این اثر حق است.

تبیین حق و باطل در زندگی انسان

زندگی انسان با حق و باطل گره خورده است و انسان همیشه عاشق حق است خواهان حق هیچگاه نمی خواهد به طرف باطل برود انسان بما هو انسان (طبیعت بشری و نوع انسان) از باطل عذاب می کشد چه بزرگ باشد و چه کوچک ، چه پیر باشد ، چه جوان باشد چه مرد باشد چه زن باشد ، چه آمریکایی باشد و چه روسی و چه غیر آن.

کاروان عمر انسان برای اولین بار به این صحرا آمده است و تا آخر عمرش نشده به آخر این بیابان نرسیده است و تا قبل از آن در میان حق و باطل قرار دارد لذا جان دادن انسان در این صحرا ، انتهای بیابان عمر این شخص است . در لحظه جان دادن انسانها به دو قسمت تقسیم می شوند یک عده ای می بینند آنچه در این دنیا تحت راهنمایی انتخاب کرده اند درست در آمده است و درست انتخاب کرده اند و به خوشبختی رسیده اند همه در این عالم دنبال خوشبختی هستند در انتهای این عالم وقتی می بینند که درست انتخاب کرده اند بهشت آن شخص از همان لحظه شروع می شود لذت حق همانند بهشت است ، بهشت خود حق است همه اینها سایه حق است. یک عده انسانها می بینند که به باطل و پوچ رسیده اند این باطل دارای عذابی است که از عذاب جهنم بالاتر است در آن لحظه برای این شخص حسرتی پیش می آید که این عذاب از عذاب جهنم کمتر نیست چون باطل را انتخاب کرده است. باطل از جنس تاریکی است و تاریکی از جنس عدم است ، پوچی و عدم نور، می شود ظلمت و تاریکی ، هیچ انسانی از پوچی و تاریکی لذت نمی برد جهنم نمود باطل و هیچ است که این خیلی مطلب مهمی است که باید جداگانه بحث شود.

تعریف دقیق از مفهوم تحقیق

تحقیق یعنی به حق رسیدن- هر کس در سطح فکر و شعور خود و درک خود و لیاقت خود می خواهد به حق برسد که نکند باطل را به جای حق انتخاب کند لذا آن انسانهایی که معنای حق و باطل را خوب فهمیده اند وحشت دارند که مبادا از روی خیال و وهم انتخاب کنند برای چیزی که واقعیّت ندارد واقعیّتی قرار دهند بهترین دوره عمر خود که همان جوانی است در راه پوچ و باطل فانی کنند از این مطلب خیلی نگران هستند تحقیق عبارت است از اینکه انسان فعالیت می کند که به حق برسد و باطل را به عنوان حق انتخاب نکند تحقیق نوعی فخر فروشی نیست ، کتاب خواندم و یا خیلی مطالعه کردم و این کتاب را نوشتم این خود باطل است برای چیز پوچ دلخوشی کند این فریب خودم است اینکه من رفتم و یک جزوه کوچک را مطالعه کردم و عمل کردم و به حق رسیدم بهتر از این است که یک کتاب پانصد صفحه ای جمع آوری کنم و هیچ چیز از آن عاید نشود.

عرض کردیم هدف از گروه تحقیق و فعالیت تحقیقی یک کار علمی در جهت شهرت طلبی نیست هر انسانی عاشق حق است و بدنبال حقیقت می باشد. تحقیق به معنای رسیدن به حق است هر انسانی از باطل نفرت دارد و لذا همه در زندگی به نوعی برنامه ریزی می کنند که به حق برسند و با تمام وجود می خواهند که زندگیشان باطل و پوچ نباشد.

هدف از کار تحقیقی

پس جلسه کار تحقیقی برای رسیدن به حق است، البته اشخاص با توجه به استعداد و ظرفیتشان کار تحقیقی متفاوتی دارند، هر کس در مرحله خودش می تواند این استعداد حق بینی و حق یابی را رشد دهد اگر کتاب می خوانیم در اینجا با کتاب خواندن در مدرسه متفاوت است آنجا برای گرفتن نمره قبولی است ولی در اینجا برای دریافت حق و یافتن حق است انسان وقتی شبیه برایش پیش می آید این در حقیقت شکوفایی استعداد و فطرت حقیقت بینی و حقیقت یابی است می خواهد ببیند: نکند تحت تاثیر محیط واقع شده باشد، نکند باورهایش بر اساس پوچ و باطل بناگذاری شده باشد ، محیط چقدر در او اثر گذار است، اگر در این محیط بدنیا نمی آمد باز هم همینگونه زندگی می کرد یا اینکه این مطالبی که می گویند چقدر حق است؟ از درون برای این فرد سوال پیش می آید می خواهد بداند چقدر در این مطالب تعصبات محیط اثر داشته است می خواهد بداند چقدر از این مطالب حق است دچار شبهه می شود که نکند این باورها را یک عده در طول تاریخ جمع کرده اند و این مطالب را فراهم آورده اند این قوه و استعداد حقیقت یابی است که انسان را به این سوالات و اداری می کند لذا فی حدّ نفسه این سوالات بد نیست بلکه مزیت و شکوفایی این استعداد است ولی انسان باید این مطالب را متوجه باشد که این سوالات را باید پیش هر کس مطرح نکند بلکه این سوالات را بایستی از اهلس پرسید افرادی که بتوانند به این سوالات جواب صحیحی بدهند اگر این افراد مورد بی توجهی قرار بگیرند یا اینکه شخص از پرسیدن مطلب خجالت بکشد یا به هر دلیل دیگری این شبهات را مطرح نکند، شیطان به مرور زمان از آن سوءاستفاده کرده و این شخص را به طرف باطل سوق می دهد .

تحقیق هر فردی بسته به استعداد خود آن شخص و مرحله ای که در آن قرار دارد می باشد، برای مثال تحقیق یک فرد باید این باشد که بیست برگ صفحه یا جزوه ای را که استادش داده به دقت مطالعه کند و سپس مطالبی را که فهمیده به استاد خودش عرضه کند یک فرد دیگر باید دو کتاب بخواند برخی باید در یک موضوع علاوه بر نظرات موافق

نظرات مخالفین را هم بداند البته در اینجا جاده خطرناک می شود و فرد بایستی خیلی محتاط باشد و زیر نظر استاد و حساب شده به کار تحقیقی بپردازد این مرحله از تحقیق اندیشه سازی است و این مرحله اوج مرحله تحقیق و اوج مرحله خطر در امور تحقیقی است

فرق علم و معرفت چیست؟ نقش شناخت در زندگی چیست؟ طرز نگرش انسان به عالم چه رابطه ای با تلخی و شیرینی آن دارد؟

مثال: یک انسان در بیابان تاریک از دور چیزی می بیند و فکر می کند یک حیوان وحشی است فکر می کند الان است که به او حمله کند و او را بخورد وقتی با این نگرش به آن چیز نگاه می کند آن فضا برای او فضای وحشت و خوف می شود و هر لحظه از بودن در آن فضا معذب است و در آنجا یک آقای تیز بین دیگری وجود دارد و او با تیز بینی که دارد می بیند آن چیز که در تاریکی قرار دارد و این فرد از آن هراسان است چیزی جز یک درخت با میوه های زیبا نیست اصلاً این شخص با دیدن این منظره تازه ذهنش باز می شود و خوشحال می شود و با عشق فراوان به طرف آن درخت رهسپار می شود - لذا می بینیم که یک شی واحد برای دو نفر با طرز نگرش مختلف متفاوت می شود؛ برای یکی موجب هراس و خوف و وحشت و فرار از آن شیء و برای دیگری موجب خوشحالی و قوت قلب و البته حرکت آن شخص به طرف آن شیء می شود و با عشق به طرف آن حرکت می کند .

مرکز شناخت (1)

قوه عقل انسان یکی از مراکز بسیار مهم برای ایجاد علم برای انسان است خود قوه عقل مرحله مرحله و شاخه شاخه می شود - قوه مفکره ، قوه ذاکره ، قوه حافظه ، قوه مخیله ، نفس هر کس از درون به این رشد رسیده است علمش هم به همان اندازه رشد کرده است ابزار شناخت همان حواس پنجگانه است که کارش مانند کارگری است که هر کدام از شناخت ها اطلاعات را از خارج می گیرند و به منابع شناخت منتقل می کنند و از آنجا تولید علم می شود.

مثال : آن بچه که تازه بدنیا آمده است روح و قوه عقل و مفکره او فقط به اندازه قوه احساس باز شده است آن هم در حد خیلی محدود و بنابراین عملش هم تا همان قدر محدود است همین قدر می داند که گرسنه است ولی این مطلب را که از گرسنگی گریه می کنم و یا اینکه دارم گریه می کنم را نمی داند ولی یک انسان بزرگسال احساسش نسبت به آن بچه بیشتر رشد کرده و باز شده است کیفیت علمش بالاتر رفته است در بچه ابزار شناخت وجود دارد ولی مرکز شناخت به اندازه کافی رشد نکرده بود.

مثال دیگر: یک مکانی را در نظر بگیریم با 3 فرد متفاوت ، که یکی از کودکی کر مادر زاد و یکی از حواسش کار نمی کند فرد دوم دو حسش ناقص است و کار نمی کند و فرد سوم تمامی حواسش سالم است می گوئیم لطفاً یک تعریفی از این مکان برای ما ارائه بدهید یکی تعریفی که می دهد در حد حواس سالمش می باشد فقط نرمی و زبری و یا احياناً بوی آنجا را استشمام می کند ولی دیگری که حواسش از او کاملتر است تعریفی بالاتر از او ارائه می دهد لذا فرد اول نمی تواند رنگها و بوها و چهره ها را تشخیص دهد همه اینها نسبت به او در پرده غیب قرار دارد ولی در واقع همه این چیزها وجود دارد ولی برای این فرد در غیب است . خوشبوترین عنصر و مشک برای این شخص بیاورند چون ابزار شناخت را ندارد از حقایق و حقیقت این عطر بریده است ولی آن کسی که حس بویایی او سالم است یک بعد و چهره ی جدیدی از عالم برای او منکشف شده است؟ لذا سوال این می شود که آیا حقایق این عالم در محدوده همین چند حس فقط منکشف می شود یا بالاتر و بیشتر از آن؟ قرآن و روایات و علم وحی می توانند به این سوال انسان پاسخ دهند انسان نه حس هفتم نه حس هشتم که انسان خود حس است لذا شناخت هر کسی به اندازه حسی که منکشف کننده از میدان هستی است به ما شناخت می دهد شاید یک کودک در زیر چراغ برق و در جایی کاملاً نورانی و روشن قرار دارد ولی همین کودک نسبت به سایر ابعاد این عالم در تاریکی محض و ظلمت قرار دارد.

قرآن می فرماید : ای انسان تو مانند کودکی هستی که هیچ چیز از حقایق عالم برای تو منکشف نشده است یخرجه من الظلمات الی النور و نسبت به اعظم حقایق عالم در تاریکی و ظلمت قرار داری.

در سوره اعراف آیه 179 خداوند متعال می فرماید: لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون بها و لهم اذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضلّ اولئک هم الغافلون.

مرکز شناخت (2)

یکی از مراکز شناخت (عقل) را ذکر کردیم که خودش شامل موارد متعددی می شود یک مرکز شناخت دیگر قلب است قلب قابل مقایسه با عقل نیست. آن علمی که در قلب یافت می شود چه تفاوتی با دریافت عقل دارد؟ چشم دارند ولی نمی بینند آن چه دیدنیهایی است که این بیچاره قادر به دیدن آن با این چشم نیست؟ گوشهایی دارند ولی نمی شنوند آن چه شنیدنیهایی است که این فرد قادر به شنیدن آن با این گوش نیست؟ اگر آن چشم یا گوش باز شود با زندگی انسان چکار می کند و چه چیزهایی از این عالم هستی برای انسان روشن می شود؟

اگر انسان قرار باشد با همین حواس پنجگانه زندگی کند و محدود به این حواس باشد در اینصورت حواس حیوانات که مافوق حواس ماست، مثلاً حیوانی است که از یک کیلومتری شکار خودش را تشخیص می دهد، کدام انسان است که چنین استعداد بینایی فوق العاده داشته باشد؟ - حس بویایی در حیوان درنده بسیار قوی تر از حس بویایی انسان است - مورچه از یک کیلومتری صدای رقیفش را می شنود اگر این باشد که حیوانات خیلی از ما قوی تر و صد البته خوشبخت تر هستند.

یک پشه خوشبخت تر از انسان می شود نه غصه مسکن دارد نه غصه اشتغال و نه هیچ غصه دیگری- از آزادی مطلق بهره مند است این پشه در زندگی راحت تر است یا این انسان پر مدعی؟ - مگس یا انسان؟-

اگر بنا باشد با این حواس پنجگانه وقتی یکی از آن باز می شود چقدر فضا و حقایق از این عالم هستی برای انسان منکشف می شود حال اگر این حواس که در قرآن ذکر شده باز شود چه می شود؟ چه حقایقی را میفهم؟

خداوند در سوره انعام آیه 122 می فرماید: او من کان مینتاً فاحییناه و جعلنا له نوراً یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها.

آیا کسیکه مرده و ما او را زنده کردیم و به او روشنی علم و دیانت دادیم که با آن روشنی میان مردم سرفراز رود مثل او مانند کسی است که در تاریکی ها فرو شده و از آن نتواند بیرون بیاید.

ای کسیکه مرده ای! (در مقابل حیاتهای برتر) انسانی که فقط با حواس پنجگانه ات زندگی می کنی و آن حواس دیگر برای تو منکشف نشده است، تو مرده هستی - قرآن به انسان تشریح می زند و می گوید ما آنها را زنده کردیم ما به آنها حیات دادیم آنها کسانی بودند که کافر بودند ما حقایق را به آنها رسانیدیم و آنها هم دریافت کردند و زنده شدند. انسانی که تا دیروز درس می خواند یا در کوچه مشغول بازی بود بواسطه نوری که ما دادیم ما آنها را در بین این مردگان زنده کردیم بواسطه این حقایق زنده شدند آیا این انسانها با افرادی که این حقایق برای آنها منکشف نشده یکسان هستند؟ یک حیوان آیا با انسان دانشمند و ارزشمند چقدر تفاوت است؟ آیا زندگی و زنده بودن او با آن یکی است؟ مگسی که بر روی نجاسات زندگی می کند آیا حیات این مگس با یک شخص اندیشمند یکی است؟ مثله فی الظلمات لیس بخارج منها.

بنابراین انسان یک موجودی است که عاشق حقیقت و حقایق است و نسبت به آن اگر بی خیال بود وقتی متوجه می شود، با تمام وجود عاشق آن می شود که به حقایق برسد کدام انسان است که عاشق حیات طیبه و حیات پاکیزه نباشد تا زمانیکه این حقایق برای انسان باز نشده است انسان اصلاً نجس است.

عوامل دخیل در رسیدن به حقیقت

برای اینکه انسان به حقیقت برسد چندین مطلب دخالت دارد 1- ابزار شناخت همچون بینایی و شنوایی و الی آخر 2- مرکز شناخت مثل عقل، ذهن، حافظه، قلب 3- نوری که مختص به هر کدام از این حواس است نور بینایی غیر از نور شنوایی و الی آخر اگر این نور در کار نباشد و لو اینکه گوش ما سالم هم هست دریافت حقایق امکان پذیر نیست حس بویایی برای خودش نور بالخصوص دارد علاوه بر حس بویایی که کار می کند هر حسی به تناسب خودش نوری دارد و خود این نورها در مسائل شناختی دارای نقش هستند. اگر چشم خیلی قوی و تیز بین باشد عقل خیلی قوی داشته باشد ولی این نور نباشد به یک محیط تاریک وارد می شویم این چشم بدر نمی خورد خود نور نقش دارد و موضوعیت دارد در ارتباط با شناخت و برای خودش جایگاهی دارد چون مربوط به بحثمان می شود.

تعریف و ماهیت نور

اشاره کوتاهی به تعریف نور می‌کنیم نور عبارت است از آن حقیقتی که مظهر لغیره و ظاهر بذاته برای دیگری مظهر است و برای ذات خودش ظاهر است برای دیدن چیزها و رنگها و اشیا پیرامون خود این نور است که آن را آشکار می‌کند نور با ذات خودش آشکار می‌شود و غیر خودش را آشکار می‌کند ولی برای خودش، خودش خودش را آشکار می‌کند این تعریف نور است هر آن چیزی که خودش خودش را واضح می‌کند و دیگری را هم واضح می‌کند آن نور است علم خودش نور است عقل نور است عقل حقیقت را واضح می‌کند و آن را از باطل جدا می‌کند اما خودش فی حد نفسه واضح است مانده ما چطور از این نور بهره ببریم البته عوامل دیگری نیز وجود دارد که ما را به حقایق می‌رساند منتهی عرض شد که فقط همین حس پنج گانه نیست که انسان با این حواس بتواند به حقایق برسد با این حواس به حقایق زندگی حیوانی می‌تواند برسد و حقایق هم فقط اینها نیست و حقایق بی‌شمار است و برای رسیدن به این حقایق ابزار دیگری لازم است که بایستی به آن‌ها دست یابد عرض کردیم هفته گذشته که این حواس پنج گانه که پست ترین حواس هستند و منکشف کننده پست ترین حقایق این عالم هستند چقدر مهم هستند چقدر در زندگی ما اهمیت دارند حال اگر آن حقایق بلند برای ما منکشف شود به واسطه ابزار بالاتر چه زندگی برای انسان فراهم می‌کند و او را از حیات طیبه بهره مند می‌سازد پس اگر ما لذت شربنی آن حقایق را که بالاتر از لذت‌های این عالم ماده است اگر یک ذره بچشیم حاضر می‌شویم برای رسیدن به این لذت‌ها تمام این زندگی را فدا کنیم اگر بی‌خیال هستیم برای این هست که آگاهی از این حقایق نداریم اما آن‌هایی که با معارف الهی آشنا می‌شوند و با حقایق برتر و عالی‌تر آشنا می‌شوند و از لذت آن حقایق بهره مند می‌شوند ببین حال این افراد چطور است شب و روز کوشش می‌کنند تا خودشان را به این حقایق برسانند در این ارتباط از روایات معصومین مطالبی را عرض می‌کنیم.

عوامل محرومیت انسان از حقایق

1 گناه

یکی دیگر از عواملی که انسان را از حقایق محروم می‌کند و حقایق روشن و واضح را برای او تاریک می‌کند عبارت از گناه است گناه عبارت است از هر آن کاری که برخلاف نظام آفرینش از انسان صادر می‌شود مثلاً یک کودک با دندان‌ش بادام می‌شکند و از اینکه می‌داند شاید مادرش ممانعت کند در حیاط، گوشه‌ای مخفی می‌شود و شروع می‌کند با دندان‌ش بادام می‌شکند و لذت هم می‌برد چون عقلش ضعیف است و درکش پایین است متوجه نیست که همین الان کاری می‌کند که برخلاف نظام آفرینش است استحکام دندان در ارتباط با کاری که می‌کند برابری نمی‌کند و برخلاف نظام آفرینش دندان کاری انجام می‌دهد و لذا آن دندان ترک بر می‌دارد و به همین زودی‌ها هم ترک خوردن آن را نمی‌فهمد و جایی برای نفوذ میکروب‌ها می‌شود و بعد از 10 سال اثر آن را می‌گذارد و از دردش سرش را به دیوار می‌زند و صدایش همه جارا برمی‌دارد دندان الان درد نمی‌کند 10 سال قبل گناهی انجام داده یعنی برخلاف نظام دندان کاری انجام داده که الان خاصیتش را بیرون می‌دهد گناه چنین چیزی است اطاعت یعنی کاری مطابق نظام آفرینش انسان انجام دهد آن آقا آمده دندان‌ش را مسواک زده مواظبت کرده با نمک شسته است و قوانین و نظام آفرینش دندان را رعایت کرده است و الان راحت است حضرت رسول اکرم صل الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: من قارف ذنباً فارقه عقلٌ لا يرجع الیه ابداً شخص هر مقدار گناه می‌کند همان مقدار از عقلش کاسته می‌شود و این عقل دیگر به سوی آن شخص بر نمی‌گردد عقل مرکز شناخت است هر مقدار کم می‌شود انسان در شناخت حقایق ضعیف‌تر می‌شود امام صادق (ع) می‌فرماید: ما انعم الله علی عبد نعمه فسلبها اياه حتی یذنب ذنباً یستحق بذلک السلب. خداوند باری تعالی وقتی به بنده اش نعمتی داد آن نعمت را از او سلب نمی‌کند خداوند کریمی است که این کار را انجام نمی‌دهد تا اینکه آن بیچاره گناهی مرتکب می‌شود که مستحق آن می‌شود که آن نعمت از این شخص سلب شود.

مثالی برای محرومیت از حقایق

خداوند باری تعالی وقتی بچه‌ای به دنیا می‌آید عضلات قوی به او می‌دهد چشم تیز بین و گوش تیز شنو به او می‌دهد ولی یک لحظه شیطان او را گول می‌زند برق رنگ سماور به چشمش خوش می‌آید و یک دفعه آب جوش بر رویش می‌ریزد و نصف بدنش فلج می‌شود این کار بر خلاف نظام آفرینش بود آن عمل این استعدادها را مختل می‌کند و این نعمت‌ها را از خودش سلب می‌کند گناهی می‌کند و بواسطه آن گناه عقلش کم می‌شود این خودش بود که به خاطر آن گناه نعمت را از خودش سلب کرد خداوند تعالی به این شخص ذهنی داده بود که بواسطه آن ذهن می‌توانست در علم به نهایت رشد برسد و به تخصص بالا تر برسد گناه کرد و بواسطه آن گناه استعدادش کم شد و کم شد و بالاخره به زور در یک رشته علمی متخصص شد و این شخص خیلی خوشحال است که من در آن علم متخصص شدم ولی این بیچاره خبر ندارد که می‌توانست در 10 علم متخصص شود و بواسطه گناهان همه استعداد هایش را ضایع کرد و از تخصص در دیگر علوم محروم شد. مثل این شخص مانند کسی است که خداوند برای او هیکل قوی و سالم و بسیار نیرومند داده

است و این شخص سیگاری شده است و می گوید من الان هشتاد سال سن دارم و حتی یک قرص هم نخورده ام و هر روز هم یک بسته سیگار می کشم این مطالبی که می گویند من در آوردم است اینکه برخلاف نظام آفرینش کارکردن استعداد را از بین می برد این ها حرف است سن به 90 سالگی که رسید یواش یواش سرفه می کند و بالاخره از دنیا می رود جوانان را به اشتباه می اندازد که ببین این شخص این همه سیگار می کشید ولی تا 90 سالگی زندگی کرد بیچاره این طرف را می بیند خودش را می بیند خودش را مقایسه می کند با شخصی که در 60 سالگی از دنیا رفته و شیطان این شخص را با شخصی که دارای استعداد و قوه ضعیف است به مقایسه می اندازد.

این بدبخت نمی داند که این استعداد را که خدا به من داده بود با این قوه و استعداد می توانستم تا 150 سال عمر کنم خیر ندارد به واسطه این سیگار کشیدن 60 سال از عمرش تباه شده است. آن طرف را نمی بیند این را می بیند که من سیگار کشیدم و 90 سال هم عمر کردم و خودش را با شخصی که قوه بدنی ضعیف دارد و در 60 سالگی از بین رفته مقایسه می کند. شیطان خیلی موجود عجیبی است و (ارزش دارد در مورد شیطان شناسی بحث جداگانه ای مطرح شود) این ملعون چه موجود عجیبی در فریب انسان است. انسان وقتی فکر می کند وحشت او را می گیرد شیوه های فریب انسان بسیار پیچیده است چه کسی فکر می کرد که این شخص در 90 سالگی مرده است و در مقایسه با آن شخصی که در 70 سالگی مرده بیشتر عمر کرده، 60 سال کمتر عمر کرده است. تا قیامت این مطلب را نمی فهمد مگر این که اهل فهمی این مطلب را به او تفهیم کند و گرنه تا آخر عمر و قیامت نمی فهمد چه فریبی خورده است. می گوید گناه کردم مگر چه شد چه اتفاقی افتاد امام معصوم می فرماید: از تو نعمتی سلب شد به واسطه این گناه.

عذاب محرومیت از حقایق عالم

ما که در این دنیا زندگی می کنیم فکر میکنیم به حقایق عالم رسیده ایم در حالیکه تنها سایه ای از آن حقایق بالاتر را فهمیده ایم و آن زندگی که قرآن معرفی می کند غیر از زندگی است که ما می دانیم و دنبال آن هستیم. ما دنبال این هستیم که از حقایق بهره مند شویم همه اصلاً عاشق حقیقت هستند ولی غافل هستند و بی خیال، چه کسی است که او را به آن جزیره ببرند و از لذات آن متنعم شود و از آن روگردان باشد پس چرا نمی خواهیم؟ چون از نعمات خبر نداریم و غافل هستیم. نمی دانیم داخل قرآن چه حقایقی جذاب و شیرین نهفته است فقط به ظاهر قرآن توجه می کنیم.

مثال برای عذاب ناشی از عدم فهم حقیقت

اگر بفهمیم حضرت می فرماید: انسان دیوانه می شود و رو به صحراها می گذارد یک مادری که هیچ سوادى ندارد از شهر دیگر که فرزندش در آن زندگی می کرد نامه بیاورد و در آن نامه نوشته اند که پسرش در اثر یک سانحه فاجعه آمیز از دنیا رفته است این نامه را نگاه می کند و می بیند که نامه سفید نیست و خطوطی مبهم در آن وجود دارد ولی متوجه مطالب نیست و بی خیال است و می گوید بگذار فلان غذایمان را بخوریم و بعد از آن به یک نفر می دهیم تا بخواند در حالی که همین الان اگر بداند در داخل نامه چه خبر است دیوانه می شود غش می کند و اعصابش خراب می شود و سکنه می کند همین الان در داخل آن نامه حقایقی است که چون متوجه آن نیست بی خیال است در مقابل کسی که سواد دارد با یک نگاه تمامی حقایق آن نامه برای او منکشف می شود و چه حالتی برای او رخ می دهد و به چه حالی می افتد یا مثلاً اگر به یک کودک چهار ساله چک صد میلیونی بدهی و در دست دیگرش یک شکلات که ده تومان بیشتر ارزش ندارد این بچه چکار می کند فوراً شکلات را برمی دارد و این چک را پاره می کند می اندازد دور، هی به این بچه بگو بچه مواظب باش این کاغذ که در دستت است این همه اش شکلات و شیرینی به هر مقدار که بخواهی است ولی این بچه که این چیز هارا نمی فهمد می گوید آن شکلات را می خواهم این چک را پاره می کند و می اندازد دور چرا؟ چون راهی که شناخت پیدا کند به حقایقی که درون این چک است برای این بچه وجود ندارد به این معنا راهی ندارد بی خیال است. اما برادر بزرگ و پدرش چطور؟ اگر بفهمد 100 میلیون به اینها هدیه داده اند تا صبح از خوشحالی خوابش نمی برد اصلاً کفش هایش را از خوشحالی عوضی می پوشد تمام وجودش هیجان می شود چون به حقایق و باطن این چک واقف است.

کسی که مفاتیح را باز می کند و دعای ابو حمزه را نگاه می کند می گوید این هم دعا است و به ظاهرش می نگرند اما این که انسان به حقایق دسترسی داشته باشد یک کلمه ی ربی تمام هوش و حواسش را از بین می برد رب یعنی از

بیرون مرا تربیت می کند این ربی کجاست می داند اگر لحظه ای با این ربی ارتباطش قطع شود خفه می شود چون از این حقایق باخبر است. به خاطر این گناهان خود را از معارف بلند محروم کرده و آگاهی ندارد.

اثرات شوم گناه در درک حقایق

امام صادق علیه السلام می فرماید: ان الرجل یذنب الذنب فیحرم صلاه اللیل و ان العمل السیء اسرع فی صاحبه من السکین فی اللحم.

همانا بنده گناهی می کند و به سبب آن از نماز شب محروم می شود. سرعت تاثیر کار بد در آدمی از سرعت تاثیر کار در گوشت بیشتر است.

(تمام وجودمان فدای امام صادق علیه السلام) شخصی گناهی می کند که نتیجه اش این می شود که از نماز شب محروم می شود. اگر آن استعدادهایی که ما داریم باز شود و بفهمیم که نماز شب یعنی چه ولی ما بی خیال هستیم، نماز شب برود چه اشکالی دارد نمی داند چه اتفاقی افتاده است از امام صادق علیه السلام نقل کرده اند به این مضمون: که من اگر دو رکعت نماز قضا شود آنچنان غصه ای به من رخ می نماید که بالاتر است از ناراحتی که در اثر از دست دادن پسر جوانم رخ می دهد. اگر به ما بگویند اگر فلان گناه را انجام دهی آن پسر جوان 17 ساله ات زیر ماشین می ماند اصلاً آدم را وهم می گیرد خودش را فوراً جمع و جور می کند چون خطر را احساس می کند چون به حقایق دسترسی ندارد می گوید ده بار نماز قضا شود چه می شود مگر؟

گناهی که مرتکب می شویم سرعش در از بین بردن حقایق و ما را از حقایق محروم کردن بالاتر از فرو بردن چاقو در گوشت. مبدا فکر کنیم فلان کس همه جور کار انجام می دهد و روز به روز زندگیش شیرینتر می شود خداوند این جواب را می دهد که این جور انسانها را من به حال خودشان رها کرده ام تمام لذتها فقط در همین دنیا است اصلاً عذاب آنها در عالم دیگر است اصلاً باید به این جور آدمها عذابی بدهیم که این عالم تحمل دریافت این عذاب را ندارد مثل این افراد مانند فتر است که هر چه به آن نیرو وارد کنیم باز به همان حال برمی گردد و از بین رفتن وجود ندارد این بدن با کمترین عذاب از بین می رود ولی با آن بدن هر عذابی بیاید باز به حال اول برمی گردد و دوباره آن عذاب تکرار می شود. صدام نمونه بارز این مطلب است.

2-سبک شمردن گناه

یکی دیگر از مواردی که انسان را از دستیابی به حقایق محروم می سازد سبک شمردن گناه است حضرت علی می فرماید: اعظم الذنوب عند الله سبحانه ذنب صغر عند صاحبه

امام معصوم می فرمایند بالاترین و بزرگترین گناه نزد خدای سبحان گناهی است که گنهکار آن را کوچک بشمارد یا در جایی دیگر آقا امیر المومنین می فرماید: اشد الذنوب عند الله سبحانه ذنب استهان به راکبه سخت ترین گناه در نزد خدای سبحان گناهی است که گنهکار آن را ناچیز بشمارد مگر من چه کار کردم یک لحظه چشمم به موی فلانی خورد مگر من چکار کردم این که چیزی نیست در دیدگاه معصومین علیه السلام این خودش بالاترین و در عبارت دیگر شدیدترین گناهان است. خوب است انسان دقایقی با خود خلوت کند و ببیند چقدر گناه در دیدگاه او بزرگ است و اصلاً جایگاه گناه در زندگی او چیست. حضرت رسول اکرم (ص) می فرماید: ان المومن لیری ذنبه کانه تحت صغرة یخاف ان تقع علیه و الکافر یری ذنبه کانه ذباب مرعلی انفه (همانا مومن گناه خود را چنان تخته سنگی بزرگ می بیند که می ترسد به روی او بیفتد و کافر گناه خویش را مانند مگسی می بیند که از جلوی بینی اش رد می شود) ببینید گناه در نزد ما چگونه است پیامبر می فرمایند: گناه برای مومن همچون قطعه کوهی است که الان است که بر سر فرد فرود بیاید حال آن شخص چطور می شود چقدر می ترسد ببینیم گناه چقدر برای ما سخت است مگس با تمام وجود از نجاست و از آن لجن لذت می برد چون با آن نجاست سختی دارد ولی اگر یک زیست شناس متخصص میکروب شناسی را در نظر بگیریم این شخص با تمام وجود از لجن و نجاست تنفر دارد چون روح با گناه سختی پیدا کرده از آن لذت می برد لذا این می شود که وقتی گناهی انجام میدهد مانند این است که از زیر بینی او مگسی عبور کرده باشد و بی اهمیت می شود اگر انسان آنچه مرکز حسی اش و مرکز ادراکی اش نفس و ذهن و عقل دریافت می کند مطابق واقع باشد می شود حق و گرنه می شود باطل مثلاً الان شخصی در صحرائی پهناور ایستاده و می بیند که در مقابلش در یک نقطه کمائی وار آسمان و زمین به هم رسیده اند و در آنجا یک خطی تشکیل شده است اگر آن شخصی که از علم فیزیک و علم خطای

چشم و حس بینای هیچ خبری ندارد و به هر حال چشم دارد و سوادش زیر صفر باشد و لی چشمش می بیند چشم تصویری که به شخص میدهد این است که به شخص این را می رساند که باید برود و سریع به آن نقطه برسد و آنقدر برود تا ببیند که آنجا چگونه محلی است که آسمان به زمین چسبیده است تصورش این چنین چیزی است چون آگاهی ندارد تصویری که چشم به او از خارج میدهد یک خطی است که در آنجا آسمان به زمین چسبیده است در ذهن چنین صورتی است در حالی که چشم اشتباه این تصویر را به او داده است این اشتباه از طرف چشم است چشم یک تصویر اشتباهی است که خلاف واقع می باشد در واقع اینچنین چیزی در عالم واقع وجود ندارد که آسمان و زمین در آنجا به هم رسیده باشد 2- باید آن مرکز شناخت هم صحیح دریافت کند شاید هم ابزار شناخت صورت را صحیح بدهد ولی قوه و هم بیاید در کار ذهن و فکر و عقل دخالت کند در هر جا قوه و هم دخالت کرده است تصویر رازهن و فکر صحیح دریافت نخواهد کرد و این هم خود بسیار مهم است.

3- قلب تاریک (اختلال در مرکز شناخت)

از جمله عواملی که در رسیدن انسان به حق دخالت دارد قلب تاریک و روشن انسان می باشد گناه به شدت درون و قلب انسان را تاریک می کند و به ابزار شناخت انسان لطمه می زند و نیز به مرکز شناخت انسان لطمه می زند یعنی آن عواملی که برای رسیدن انسان به حق لازم است را مختل میکند و به هم می زند و مانع رسیدن انسان به حق می شود و در نتیجه انسان ببیند که چقدر و از چند جهت بر مشکلات او افزوده می شود برای رسیدن به حق.

نتایج سوء اختلال مرکز شناخت در زندگی

الف- مشکلات فردی و اجتماعی

اکثر مشکلاتی که امروزه در مسائل و پدیده های سیاسی ، اجتماعی ، علمی ، فرهنگی ، عقیدتی و بینشی جوانان ما و تحصیل کرده های ما هست در این قسمت است البته در غرب متفکرین و صاحب نظران غرب مشکلاتشان از این هم بیشتر است و برای اینکه آنها از نورانیت کلام وحی محروم هستند و به قدری در یک سری از گناهان ، مراکز ادراکی شان را به هم زده اند که آنها فوق العاده فقیرتر از عالم ایران هستند. و گرفتاریشان به قدری رسیده است که وارد عالم شکاک شده اند.

ب- شکاکیت

و این عالم شکاک عالمی است که به آنها می گویند اصلا در عالم حقیقتی نیست و ذهن هرکس هر گونه کار می کند آن حق است این حرف بسیار خطرناک است هر چیزی هست من به آن شک می کنم بلکه آنطور نیست بلکه غیر از این است و چرا اینگونه گفته اند و من اینگونه فهمیده ام بلکه واقعیت غیر از این است که من آن را نمی دانم و با این دیدگاه ما به شک می افتادیم حتی اینها آنقدر پیشرفت کرده بودند در این جاسارتشان که می گفتند بعضی از چیزها هستند که در واقع نیستند ولی من به آنها اطمینان دارم مثلا شخص می آید به اتاقی که چندین نفر در آن اتاق در یک دما هستند که شخصی در آن می گوید که اینجا بسیار سرد است بخاری را روشن کنید و دیگری می گوید که اینجا بسیار گرم است و پنجره را باز کنید کدامیک از اینها حق است آیا هر دو حق هستند این که نمی شود چون در حال باید یک حق باشد یا هیچکدام حق نیستند و واقعیتی نیست بلکه حق آن چیزی است که هر کس آن را درک کرده است و هر کس هر چیزی را حق بداند همان حق است این چیز بسیار خطرناکی است یا هر آنچه که اثبات می کنیم حقیقت است و واقعیت آن احساس ما است و از کجا معلوم غیر از این نباشد و من شک می کنم به آن و این را متأسفانه به شدت ترویج می کنند منتهی در عبارتهای گوناگون به صورت مکتب سوفسطایی و با سفسطه و به صورت پوچی گرایی ، به صورت شکاکون و در شکل های گوناگون می آیند .

در عباتهای گوناگون ذهن جوانان متفکر را پر می کنند تا در هر چیزی اعتقاد این جوان را سست کنند و به جایی می رسانند که در وجود خودش شک میکند که نکند این ساخته خود ذهن من باشد تا عمق پوچی انسان را می رساند ظاهرا ابوعلی سینا یک جواب به آنها میدهد که این افراد که به وجود و نبود خود شک می کنند و به آنها القا شده که این فکر آنهاست که فقط به این باور رسیده است که آنها هستند به آنها پیشنهاد می دهد که به آتش بیفتند تا معلوم شود واقعی هستند یا نه چون انسان تا وقتی در رفاه و در محیط گناه و با لقمه حرام و سر تا پا گناه شد و قوه قلب و ادراک و عقلش تاریک شد شیطان از آن تاریکی فکرش را به اینجا می رساند الان کار را به جایی می رساند که اصلا من هستم یا نه

الآن که معلوم نیست من هستم یا نه دوست دارم اینطور باشم لباس دیگر فرق نمی کند چطور باشد فکر این آقا در زندگی اش فرق نمی کند چطور باشد در سر سفره با بیادبی نشست فرقی نخواهد کرد برای او و ارزشها برای او از بین می رود بنده خودم دیدم در کنار پدرش فوت می کرد در چشم پدرش و می گفت با پدرم شوخی می کنم حق آن چیزی می شود که من احساس می کنم این اندیشه خیلی خطرناک است حتی به مدارس هم کشیده شده است افکار نیهیلیستس ، افکار سوفسطایی – در فضاهای مختلف بسته به سیستم خودشذا بحث حقیقت شناسی فوق العاده بحث بالا و مهمی است علمای گذشته علم منطق را ساختند تا بوسیله آن حق و باطل را تشخیص دهند یک نفر می خواهد خیر یک – حوزه – شی- تاجر – بازاری اگر از علم منطق آشنایی داشته باشد می تواند از عقل درست استفاده کند طبق آن قوانین می تواند عقلا مسائل را حل کند و لی کافی نیست ولی نمی تواند از فکر اشتباه جلوگیری کند بلکه انسان باید دارای فکر منطقی باشد نه اینکه در ای علم منطق بلد دان باشد چه بسا چوپان بوسیله ای به حق برسد چه بسا یک نفر پروفیسور به حق نرسد.

همین که انسان در مسائل مادی به حق می رسد چقدر لذت می برد.

شاخص واقعی راحق از باطل را فقط قرآن معرفی میکند.(تقوا)

اما قرآن برای ما مطلبی بالاتر از قوانین علم منطق امید می دهد انسان را طوری ریشه دار از مشکل سرگردانی رسیدن به حق را نجات می دهد. سوره انفال آیه 29 یا ایها الذین آمنوا ان تتقوا الله يجعل لکم فرقانا

1500 سال پیش این مطلب را فرموده است ای انسان چرا این طور فکر میکنی و حق و باطل را تشخیص نمی دهی این به خاطر این است که از تقوا برخوردار نیستی اگر به خداوند تقوا داشته باشی خداوند قدرت تشخیص می دهد آنچه نوری میدهد که باطل و حق را از می توانی تشخیص بدهی آقا ادعا می کند فوق لیسانس دارم و باطل را حق و حق را باطل می کند دهها انسان سرنوشتشان را با حرفش آتش می زند و شبهه می اندازد و سوال طرح می کند و می گوید جواب پیدا نکرده اند خودش را بزرگ می کند و می گوید برای سوالات من هم جواب پیدا نشد مثل اینکه به یک کورمادرزاد می گویند این قرمز است و این زرد است ولی این شخص چون چشم ندارد قانع نمی شود قرآن می گوید ای انسان سرگردانی تو به خاطر این است که تقوا نداری از علم منطق هم بالاتر و قوی تر برای رسیدن به حق تقوا داشته باشد-سوره نور آیه 35 بهدی الله بنوره من یشاء

4-خود بینی(منیت)

یکی دیگر از عواملی که انسان به حق نمی رسد منیت است این خودش عین باطل است انسان باید برسد به اینکه خداوند مرا هدایت می کند چه کار کند که خداوند مرا هدایت کند. یک آینه خیلی شفاف است اگر به آینه غرور بیاید که هیچکس از شفافیت نمی تواند به من نگاه کند اگر یک در بیاید و جلوی این نور را بگیرد

اگر این را بفهمد که خداوند است که انسان را به راه راست هدایت می کند آن وقت ذهنش هدایت خداوند را احساس می کند . هر کس در دلش کینه باشد خود برتر بینی باشد خداوند می گوید به آن قلب مهر می زنم و دیگر به حق نمی رسد خداوند به قلب آن شخص مهر می زند ذهن شاید بحقانیت دعا رسید ولی به قلبش وارد نشده است تا زمانی که جباریت و تکبر خارج نشود عطر حق را احساس نمی کند و در سوره حدید خداوند می فرماید : من یومن بالله یهد قلبه هر کس به خداوند متعال ایمان بیاورد خداوند او را هدایت خواهد کرد حق را پیدا خواهد کرد تمام امور زندگی انسان تحت نور هدایت خداوند قرار خواهد گرفت.